

A Legal Analysis of State Succession and Its Effects on the Socialist Federal Republic of Yugoslavia Abstract

This study examines the issue of state succession with regard to the Socialist Federal Republic of Yugoslavia. The main research question is: How was the process of state succession applied to the legal and political matters of the Socialist Federal Republic of Yugoslavia? To address this question, the research was conducted using a descriptive-analytical method based on library sources. This study aims to analyze the political and legal developments that occurred following the collapse of Yugoslavia and the emergence of new independent states, focusing on how responsibilities and international obligations were transferred from the federal government to the successor states. Particular attention is paid to the legal challenges and dimensions of succession in relation to treaties, international responsibilities, and structural changes in the newly formed states, as well as the implications for international relations. The findings indicate that, overall, the process of state succession in Yugoslavia—especially concerning treaties and international responsibilities—was primarily carried out through judicial settlement and the application of the principles and rules of international law at various stages. This process, in light of the political and legal transformations in the region, influenced not only the internal relations of the newly established countries but also their legal status and international relations within the global system.

Keywords: State Succession, Yugoslavia, Law, International Law

بررسی جانشینی دولت‌ها بر مسائل جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی

راضیه صحراکار همدانی^۱ - سجاد احرامی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۲۵

چکیده

این پژوهش به بررسی موضوع جانشینی دولت‌ها در خصوص جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی می‌پردازد. سوال اصلی پژوهش این است که چگونه فرآیند جانشینی دولت‌ها بر مسائل حقوقی و سیاسی جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی اعمال شده است؟ برای پاسخ به این سوال، روش تحقیق به صورت توصیفی-تحلیلی و با استفاده از اسناد کتابخانه‌ای انجام شده است. در این تحقیق، تلاش می‌شود تا با تحلیل تحولات سیاسی و قانونی که پس از فروپاشی

haftrang1355@gmail.com

sajjad.ehrami@gmail.com

^۱ کارشناس ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

^۲ استادیار و هیئت علمی دانشگاه پیام نور ارومیه، ارومیه، ایران

یوگسلاوی و استقلال کشورهای جدید شکل گرفت، نحوه انتقال مسئولیت‌ها و تعهدات بین‌المللی از دولت فدرال به کشورهای جدید مورد بررسی قرار گیرد. این پژوهش به‌ویژه به چالش‌ها و ابعاد حقوقی جانشینی در زمینه معاهدات، مسئولیت‌های بین‌المللی و تغییرات ساختاری در دولت‌های جدید پرداخته و تأثیرات آن را بر روابط بین‌المللی بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که در مجموع، جانشینی دولت‌ها در یوگسلاوی به‌ویژه در ارتباط با معاهدات و مسئولیت‌های بین‌المللی، به‌طور عمده از طریق حل و فصل قضائی و اعمال اصول و قواعد حقوق بین‌الملل در مراحل مختلف انجام شد. این فرآیند، با توجه به تحولاتی که در ساختار سیاسی و حقوقی منطقه به‌وجود آمد، نه‌تنها بر روابط داخلی کشورهای تازه تأسیس تأثیر گذاشت بلکه بر روابط بین‌المللی و وضعیت حقوقی آن‌ها در نظام جهانی نیز اثرگذار بود.

واژگان کلیدی: جانشینی دولت، یوگسلاوی، حقوق، حقوق بین‌الملل

جانشینی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل به تغییرات در ساختار یا وضعیت دولت‌ها اشاره دارد که ممکن است در اثر تحولات سیاسی یا اجتماعی، نظیر استقلال، جدایی، یا انحلال دولت‌ها رخ دهد. این تغییرات در سطح بین‌المللی تأثیرات گسترده‌ای بر مسئولیت‌های دولتی، از جمله تعهدات معاهداتی، مسئولیت‌های ناشی از نقض حقوق بشر، و سایر تعهدات بین‌المللی دارند. مسئولیت بین‌المللی، به‌ویژه در زمانی که یک دولت جدید جانشین دولت قبلی می‌شود، باید مطابق با قواعد و اصول خاصی که توسط سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی همچون کمیسیون حقوق بین‌الملل تدوین شده است، بررسی شود. جانشینی دولت‌ها بر مسئولیت بین‌المللی مستلزم مطالعه همزمان دو زمینه از مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین مسائل حقوق بین‌الملل، یعنی حقوق جانشینی و حقوق مسئولیت بین‌المللی است و جالب‌تر آنکه در تعریف جانشینی دولت، از مؤلفه مسئولیت بین‌المللی بهره گرفته شده است. در اینجا منظور از دولت، دولت-کشور است و نه دولت-مجریه. کنوانسیون وین در خصوص جانشینی دولت‌ها در زمینه معاهدات، متحمل آن است که دولت‌های جانشین، مسئولیت روابط بین‌المللی را در یک سرزمین بر عهده بگیرند.^۳ در همین مورد مطالعه درباره جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی خواهد بود. این کشور در پایان جنگ جهانی دوم تأسیس شد. این کشور به دلیل تغییرات متعددی که در قانون اساسی خود داشت، نام‌های مختلفی به خود گرفت، اما از سال ۱۳۱۳ هجری شمسی تا پایان عمر خود به نام جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی شناخته می‌شد و این نام به‌طور گسترده‌ای معروف بود (رحال احمدی، ۱۳۳۱: ۱۵). این کشور شامل شش جمهوری و دو استان خودمختار سوسیالیستی بود: جمهوری سوسیالیستی بوسنی و هرزگوین، جمهوری سوسیالیستی کرواسی، جمهوری سوسیالیستی مقدونی، جمهوری سوسیالیستی مونته‌نگرو، جمهوری سوسیالیستی صربستان و جمهوری سوسیالیستی اسلوونی. دو استان خودمختار سوسیالیستی نیز استان‌های کوزوو و وویودینا بودند. در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی، کشورهای بوسنی و هرزگوین، کرواسی، مقدونی و اسلوونی با جدا شدن از یوگسلاوی به کشورهای مستقل تبدیل شدند. در نهایت، جمهوری صربستان و مونته‌نگرو باقی ماندند و به‌طور مشترک جمهوری فدرال یوگسلاوی را تشکیل دادند. طی مدت زمانی کوتاه، در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۶، هر یک از دو جمهوری صربستان و مونته‌نگرو به کشورهای مستقل تبدیل شدند. همچنین، قابل ذکر است که در سال ۲۰۰۸، کوزوو از صربستان جدا شد.^۴ در این پژوهش تلاش خواهد شد تا بحث جانشینی دولت‌ها در مورد یوگسلاوی بررسی شود. بنابراین سوال اصلی این است که چگونه فرآیند جانشینی دولت‌ها بر مسائل حقوقی

^۳ The Vienna Convention on Succession of States in respect of Treaties, 1978, Article 2 (1)(b)

^۴ فضائی، مصطفی و محمد ستایش پور (۲۰۱۵) "تفسیر ایستای دیوان بین‌المللی دادگستری در احراز مسئولیت نسل‌زدایی: واکاوی قضیه کرواسی

علیه صربستان (۲۰۱۵). "فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۵، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹: ۳۳۳-۳۵۱"

و سیاسی جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی اعمال شده است؟ روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و با اسناد کتابخانه ای بوده است.

چارچوب مفهومی: جانشینی دولت ها

به طور خاص، بند (ب) ماده ۲ کنوانسیون جانشینی دولت ها در خصوص معاهدات (۱۹۷۸) و همچنین نظرات کمیسیون حقوق بین الملل و منابع مختلف دیگر در این حوزه به تحلیل موضوعات مختلف مسئولیت بین المللی دولت ها و جانشینی آن ها پرداخته اند. در اینجا توضیحاتی کلی درباره این دو موضوع آورده شده است:

۱. مسئولیت بین المللی دولت ها:

- در حقوق بین الملل، مسئولیت بین المللی یکی از اصول اساسی است که در صورت نقض تعهدات بین المللی یک دولت به وسیله عمل یا ترک عمل آن دولت ایجاد می شود.
- کمیسیون حقوق بین الملل در چارچوب قواعد مسئولیت بین المللی دولت ها، اصولی را وضع کرده است که نحوه برخورد با نقض تعهدات و مسئولیت های ناشی از آن را مشخص می کند.
- این قواعد شامل مسئولیت ناشی از رفتارهای دولتی است که به نقض معاهدات، نقض حقوق بشر، یا سایر اقدامات مغایر با تعهدات بین المللی منجر می شود.

۲. جانشینی دولت ها:

- جانشینی دولت ها زمانی رخ می دهد که یک دولت جدید جانشین دولت قبلی در حفظ یا تغییر تعهدات بین المللی می شود.
- جانشینی دولت ها به اشکال مختلفی ممکن است صورت گیرد: استقلال (اعلان استقلال یک دولت)، جدایی (وقوع تغییر در مرزهای جغرافیایی یا سیاسی یک دولت)، یا حتی انحلال دولت ها (آنگونه که در برخی مواقع رخ داده است، نظیر فروپاشی دولت ها یا اتحادیه ها).
- برای مثال، از طریق استعمارزدایی، دولت های جدید ممکن است به طور خود کار مسئولیت های معاهداتی قبلی را به عهده بگیرند.

در کل، مسئولیت بین المللی و جانشینی دولت ها دو حوزه از حقوق بین الملل هستند که در شرایط تغییر در وضعیت سیاسی و جغرافیایی دولتها، مسئولیت های بین المللی دولتها نیز تغییر می کند. در این زمینه، تعاملات پیچیده ای میان حقوق داخلی و

بین‌المللی دولت‌ها وجود دارد که بر اساس اصول و قواعد تدوین شده توسط نهادهای بین‌المللی نظیر کمیسیون حقوق بین‌الملل، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد ((ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۱: ۲۴۱؛ Ahlborn 2012:53)).

جانشینی دولت‌ها به عنوان یک اصل حقوقی، دارای ابعاد و جنبه‌های متعددی است که در فرآیندهای مختلف سیاسی و حقوقی قابل بررسی می‌باشد. افراد، که به عنوان یکی از ارکان اصلی موجودیت یک دولت شناخته می‌شوند، به طور طبیعی از تبعات تغییرات حاکمیتی یا به عبارت دیگر، جانشینی یک دولت به جای دولت دیگر، مصون نخواهند بود. تاریخ شاهد تغییرات گسترده‌ای در قلمرو دولت‌ها بوده است؛ به طوری که در مواردی به دنبال فرآیندهایی چون انفصال، انضمام، الحاق یا ادغام، دولت‌های جدیدی شکل گرفته‌اند. پیدایش دولت‌های مستقل آسیای مرکزی و قفقاز مانند ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و جمهوری آذربایجان نمونه‌هایی بارز از این تحولات هستند.

این تغییرات در ساختار دولت‌ها، سؤالاتی اساسی را درباره انتقال حقوق و تکالیف میان دولت‌های پیشین و جدید مطرح می‌کند. از جمله این سؤالات این است که چه حقوق و مسئولیت‌هایی از دولت پیشین به دولت جدید منتقل می‌شود؟ در هنگام تشکیل یک دولت جدید، باید مشخص شود که آیا این دولت کاملاً متفاوت از دولت قبلی است یا اینکه با تفاوت‌هایی اندک، به نوعی تداوم بخش دولت پیشین می‌باشد. تمایز میان انواع مختلف جانشینی دولت‌ها از نظر حقوقی، اهمیت زیادی دارد؛ چرا که آثار حقوقی ناشی از ایجاد یک دولت جدید در اثر فرآیندهایی مانند ادغام یا انفصال، یکسان نخواهد بود. با توجه به کنوانسیون ۱۹۶۲ در زمینه جانشینی دولت‌ها و با استناد به دکترین‌ها و رویه‌های بین‌المللی، جانشینی دولت‌ها باید در چارچوب مسائل مختلفی مورد بررسی قرار گیرد که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- جانشینی در معاهدات
- دارایی‌ها و بدهی‌های دولت
- اموال خصوصی
- دعاوی بین‌المللی
- تابعیت

تاریخچه جانشینی دولت‌ها در فروپاشی یوگسلاوی سابق

فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و مرکزی نه تنها منجر به سرنگونی رژیم‌های سیاسی مبتنی بر این ایدئولوژی شد، بلکه در برخی موارد، موجب از هم پاشیدگی تمامیت ارضی و زوال موجودیت تعدادی از کشورهای این منطقه نیز گردید. از

جمله تحولات مهم، ظهور چهارده کشور جدید به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تجزیه جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی بود. جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی یکی از کشورهایی بود که به شدت از این تحولات متأثر شد. این کشور شامل شش جمهوری صربستان، مونته‌نگرو، کرواسی، اسلوونی، بوسنی و هرزگوین و مقدونیه بود که تحت نظام فدرال اداره می‌شد.

قانون اساسی ۱۹۶۴ جمهوری سوسیالیستی یوگسلاوی بر حق تعیین سرنوشت ملل عضو این کشور تأکید کرده و جدایی آن‌ها را به رسمیت می‌شناخت. در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۹۱، جمهوری‌های کرواسی و اسلوونی پس از برگزاری referendumهای مستقل، با استناد به حق تعیین سرنوشت ملل، اعلام استقلال کردند. این اعلامیه‌ها با مقاومت ارتش ملی یوگسلاوی مواجه شد و به دنبال آن درگیری‌های شدیدی در این دو جمهوری آغاز گردید. هم‌زمان با این تحولات، جمهوری‌های بوسنی و هرزگوین و مقدونیه نیز تمایل خود را به استقلال و جدایی از یوگسلاوی اعلام کردند. در سپتامبر ۱۹۹۱، مقدونیه طی referendumی استقلال خود را اعلام نمود، و در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۱، پارلمان بوسنی و هرزگوین اعلامیه استقلال و حاکمیت خود را صادر کرد. این اعلامیه با مخالفت اقلیت صرب در بوسنی و هرزگوین روبه‌رو شد و به دنبال آن، درگیری‌های خونینی در این منطقه آغاز شد. در این میان، تنها دو جمهوری صربستان و مونته‌نگرو تمایلی به اعلام استقلال نداشتند و تلاش می‌کردند تا موجودیت خود را در قالب جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی (که در آوریل ۱۹۹۲ به جمهوری فدرال یوگسلاوی تغییر نام داده بود) حفظ کنند.

مبحث اول: رابطه بین تجزیه کشورها و حقوق اقلیت‌ها: یک وضعیت ناپایدار جانشینی دولت‌ها، به‌ویژه در شرایط انحلال و تجزیه کشورها، می‌تواند تهدیدی جدی برای حقوق اقلیت‌ها باشد. حفظ و صیانت از این حقوق نه تنها برای دولت جانشین بلکه برای جامعه بین‌المللی نیز حائز اهمیت است. گفتار اول: ثبات کشورهای جدید در پرتو حمایت از اقلیت‌ها. فرآیند جدایی کشورها اغلب منجر به عدم ثبات سیاسی می‌شود، که به نوبه خود موجب بروز خشونت‌ها و نقض‌های فجیع حقوق بشر می‌گردد. این ناپایداری‌ها معمولاً تنش‌های قابل توجهی را بین اقلیت‌ها و اکثریت‌های ساکن در یک کشور به همراه دارد و این امر نیاز به تحرکات اصلاح طلبانه و اقدامات حمایتی از حقوق بشر را بیشتر می‌کند. در این زمینه، وضعیت پیش آمده پس از انحلال یوگسلاوی به‌وضوح مصداق این بحران‌هاست.

حقوق اقلیت‌ها در یوگسلاوی سابق

جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی که در سال ۱۹۶۶ تشکیل شد، کشوری چندملیتی و متشکل از جمهوری‌های مختلف با تاریخچه‌ای پیچیده بود. این کشور با وجود تغییرات متعددی در ساختار و نام‌های مختلف، از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۹۱ در همان مرزها وجود داشت. یوگسلاوی، به‌ویژه پس از پایان جنگ جهانی اول و بر اساس معاهده صلح ۱۹۱۹، متعهد به حمایت از حقوق اقلیت‌ها بود. این تعهد در ادامه در چارچوب توافق‌نامه‌های مختلف همچون موافقت‌نامه اسیمو و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز گنجانده شد که جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی را ملزم به رعایت حقوق اقلیت‌ها و حمایت از آن‌ها می‌کرد.

با این حال، در عمل، رعایت حقوق اقلیت‌ها در یوگسلاوی سابق همواره با چالش‌های جدی روبه‌رو بود. تنش‌ها و درگیری‌ها بین گروه‌های قومی و ملی در داخل این کشور افزایش یافته و نهایتاً در دوره‌های پایانی جمهوری فدرال، درگیری‌های داخلی به یکی از عوامل اصلی فروپاشی این کشور تبدیل شد. این شرایط به‌ویژه در زمان تجزیه یوگسلاوی به‌وضوح نمایان شد، زمانی که جمهوری‌های جدید با چالش‌های جدی در زمینه حقوق اقلیت‌ها مواجه شدند. در این راستا، حمایت از اقلیت‌ها در کشورهای تازه استقلال‌یافته نه تنها به استقرار ثبات داخلی کمک می‌کند بلکه نقش اساسی در برقراری صلح و امنیت در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا می‌کند. در نتیجه، توجه به حقوق اقلیت‌ها به عنوان یک اصل کلیدی در فرآیند جانشینی دولت‌ها و پس از تجزیه کشورها، ضرورتی غیرقابل اجتناب است. این امر نه تنها برای جلوگیری از نقض‌های حقوق بشری و تشدید خشونت‌ها مهم است، بلکه از اهمیت بالایی در برقراری روابط صلح‌آمیز بین کشورهای جدید و جامعه بین‌المللی برخوردار می‌باشد.

گفتار اول: معاهده سن ژرمن

پس از پایان جنگ جهانی اول، کشورهای فاتح به‌منظور تضمین حقوق اقلیت‌ها و حفظ ثبات در کشورهای تازه تأسیس، خود را متعهد به انعقاد معاهده سن ژرمن در سپتامبر ۱۹۱۹ با کشورهای شکست‌خورده کردند. این معاهده به‌ویژه بر اساس اصول حمایت از حقوق اقلیت‌ها و تجدید ساختار سیاسی در مناطق مرکزی و شرقی اروپا تنظیم گردید. طبق مواد این معاهده، جمهوری اتریش مسئولیت نسبی در شروع جنگ جهانی اول را پذیرفت و ملزم شد تا غرامات جنگی را پرداخت کند. همچنین، معاهده سن ژرمن تصریح کرد که هیچ‌گونه اتحاد سیاسی و نظامی بین آلمان و اتریش مجاز نخواهد بود و

ارتش اتریش باید به تعداد ۳۰۰،۰۰۰ نفر محدود شود. در نهایت، جمهوری اتریش ملزم به به رسمیت شناختن استقلال کشورهای جدیدی چون مجارستان، چکسلواکی، لهستان و یوگسلاوی شد.

یوگسلاوی و تأثیر معاهده بر آن

یوگسلاوی، که در نتیجه معاهده‌های پس از جنگ جهانی اول تشکیل شد، یکی از کشورهای جدید بود که تحت تأثیر معاهده سن ژرمن قرار گرفت. این کشور که ابتدا به عنوان "پادشاهی یوگسلاوی" شناخته می‌شد، از تجميع چندین ملت و قوم با تاریخچه‌های مختلف شکل گرفت. تشکیل یوگسلاوی به عنوان یک دولت چندملیتی، علاوه بر ایجاد چالش‌های سیاسی و اجتماعی، در پی پذیرش و تضمین حقوق اقلیت‌ها نیز با مشکلات زیادی روبرو بود. معاهده سن ژرمن با تأکید بر رعایت حقوق اقلیت‌ها، به یوگسلاوی فشار وارد کرد تا در داخل مرزهای خود به حقوق گروه‌های قومی مختلف احترام بگذارد، که این امر در عمل با پیچیدگی‌های زیادی مواجه شد و در طول تاریخ یوگسلاوی، به‌ویژه در دوره‌های پس از جنگ جهانی دوم، یکی از مسائل کلیدی کشور بود.

گفتار دوم: تعهدات بین‌المللی یوگسلاوی به موجب معاهده صلح ۱۹۱۹

معاهده سن ژرمن و دیگر معاهدات مرتبط با تشکیل یوگسلاوی به‌ویژه در زمینه حقوق اقلیت‌ها، مفاد خاصی را برای حمایت از این گروه‌ها در نظر گرفته بودند. بخش‌هایی از این معاهدات به‌طور مستقیم به حقوق ساکنین یوگسلاوی اشاره داشتند، در حالی که دیگر مواد معاهده به حقوق افرادی می‌پرداختند که پیش از سال ۱۹۱۹ شهروند سرزمین‌های متعلق به کشورهای دشمن بودند و پس از جنگ جهانی اول به یوگسلاوی منتقل شدند.

مواد ۲، ۶ و ۷ معاهده به‌طور خاص به حقوق اساسی بشر اشاره داشتند و حقوقی چون حق حیات، آزادی عقیده و مذهب، و برابری در برابر قانون را برای همه ساکنان یوگسلاوی تضمین می‌کردند. ماده ۲ به‌ویژه تأکید داشت که هیچ‌گونه تبعیضی نباید در خصوص حقوق بنیادین افراد وجود داشته باشد. ماده ۶ نیز بر عدم تبعیض در هر زمینه‌ای، از جمله حقوق فردی و اجتماعی، تأکید می‌کرد.

یکی از مهم‌ترین اصول معاهده، اعطای تابعیت به افرادی بود که در سرزمین یوگسلاوی به دنیا آمده بودند. بر این اساس، افراد متولد شده در این سرزمین تابعیت یوگسلاوی را دریافت می‌کردند، اما افراد تابعیت کشورهای دیگر را نمی‌توانستند بدون درخواست خاص از دولت یوگسلاوی حفظ کنند. علاوه بر این، معاهده به اقلیت‌ها این امکان را می‌داد که به‌طور آزادانه از زبان‌های مادری خود در زندگی شخصی، اجتماعی و در عرصه‌های عمومی مانند مطبوعات و دادگاه‌ها استفاده

کنند. همچنین، اقلیت‌ها می‌توانستند مؤسسات آموزشی، اجتماعی و مذهبی خود را به هزینه خود راه‌اندازی کنند. مواد ۳ و ۴ معاهده به افرادی که از سرزمین‌های دشمن به یوگسلاوی منتقل شده بودند، این حق را می‌داد که بین تابعیت‌های مختلف صرب، کروات، اسلوونیایی یا حتی تابعیت کشورهای دیگر انتخاب کنند. ماده ۹ معاهده، به‌ویژه در مورد مناطقی که اقلیت‌های قابل توجهی در آن‌ها زندگی می‌کردند، به‌طور خاص اشاره داشت که در این مناطق، دانش‌آموزان مدارس ابتدایی می‌توانند زبان مادری خود را به‌عنوان زبان آموزشی فرا گیرند. ماده ۱۱ معاهده نیز از حمایت جامعه ملل از حقوق اقلیت‌ها سخن می‌گفت و مقرر می‌داشت که در صورت بروز اختلافات یا نقض حقوق اقلیت‌ها، این اختلافات باید به دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی ارجاع داده شوند. همچنین، شورای جامعه ملل می‌توانست هرگونه شکایت یا اختلاف مرتبط با حقوق اقلیت‌ها را بررسی و راه‌حلی برای آن‌ها ارائه دهد. در نهایت، جامعه ملل به‌عنوان نهادی فراملی، به اقلیت‌ها این امکان را می‌داد که شکایات خود را در خصوص نقض حقوقشان به این نهاد ارائه دهند. این شکایات به کشور ناقض حقوق اقلیت‌ها و همچنین به شورای جامعه ملل ارسال می‌شد. اگرچه تعداد کمی از این پرونده‌ها با موفقیت حل و فصل شدند، جامعه ملل همچنان به‌عنوان تنها نهاد رسمی و بین‌المللی بود که اقلیت‌ها می‌توانستند از طریق آن شکایات خود را مطرح کنند و در مواردی حمایت‌های حقوقی را دریافت کنند.^۵

تأثیر معاهده بر یوگسلاوی:

یوگسلاوی که در پی توافقات و معاهدات پس از جنگ جهانی اول تأسیس شد، به‌ویژه از نظر حقوق اقلیت‌ها با چالش‌های متعددی روبه‌رو بود. بسیاری از این اقلیت‌ها که شامل گروه‌های قومی و ملی مختلف بودند، پس از جنگ جهانی اول و به موجب معاهده‌ها، حقوق و آزادی‌هایی را به رسمیت شناخته شده می‌دیدند. اما در عمل، وضعیت حقوق اقلیت‌ها در یوگسلاوی به دلیل تنش‌های قومی و ملی به‌ویژه در دوران‌های پایانی این کشور، با مشکلات فراوانی مواجه شد. این مشکلات در نهایت نقش مهمی در فرایند تجزیه و فروپاشی یوگسلاوی ایفا کردند و باعث شدند که معاهدات مربوط به حقوق اقلیت‌ها نتوانند در عمل به‌طور کامل اجرا شوند.

گفتار سوم: میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقلیت‌ها در یوگسلاوی سابق

یوگسلاوی سابق در سال ۱۹۶۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را امضاء و در سال ۱۹۶۱ آن را تصویب کرد. یکی از مواد مهم این میثاق که به حقوق اقلیت‌ها مربوط می‌شود، ماده ۲۶ است که به‌طور خاص به حمایت از اقلیت‌های قومی،

^۵ Geoff Gilbert: Religio-nationalist Minorities and the Development of Minority Rights Law. In: 25 (3) Review of International Studies 389 (1999) [hereinafter: Gilbert (1999)], p.406.

مذهبی و زبانی در کشورها اشاره دارد. پیش از بررسی جزئیات حقوق اقلیت‌ها در این ماده، ذکر دو نکته ضروری است. اولاً، انقضای مدت معاهدات بین‌المللی مربوط به حقوق اقلیت‌ها تأثیر چندانی بر اقدامات سازمان ملل در حمایت از این حقوق نداشته است. دوم اینکه، یوگسلاوی سابق نقش مهمی در شکل‌گیری ماده ۲۶ میثاق ایفا کرده است، به‌ویژه که این کشور چندین پیش‌نویس در خصوص حقوق اقلیت‌ها ارائه داده بود. یکی از مهم‌ترین این پیش‌نویس‌ها، "اعلامیه حمایت از اقلیت‌ها" بود که در سال ۱۹۹۲ به صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر انجامید.

ماده ۲۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقلیت‌ها

ماده ۲۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به‌عنوان یک معیار کلی برای حمایت از اقلیت‌ها در سطح بین‌المللی شناخته می‌شود. این ماده تصریح می‌کند که در کشورهایی که اقلیت‌های نژادی، مذهبی یا زبانی وجود دارند، افراد متعلق به این اقلیت‌ها نمی‌توانند از حقوق اساسی خود محروم شوند. به‌ویژه، این افراد حق دارند که به‌طور جمعی با دیگر اعضای گروه خود، از فرهنگ خاص خود لذت ببرند، به دین خود ایمان داشته باشند و طبق آن عمل کنند، و همچنین می‌توانند به زبان خود تکلم نمایند.

تأثیر میثاق بر یوگسلاوی سابق

یوگسلاوی، که به‌عنوان یک کشور چندملیتی با گروه‌های قومی و مذهبی مختلف شناخته می‌شد، به‌ویژه در دوران پس از جنگ جهانی دوم و در دوران جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی، با چالش‌های جدی در زمینه حقوق اقلیت‌ها مواجه بود. این کشور با توجه به ترکیب جمعیتی متنوع خود، از جمله صرب‌ها، کروات‌ها، مسلمان‌ها، اسلوونیایی‌ها، و دیگر گروه‌های قومی و مذهبی، تلاش می‌کرد تا حقوق اقلیت‌ها را در قالب یک سیستم فدرال تضمین کند.

یوگسلاوی در چارچوب میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و به‌ویژه در زمینه ماده ۲۶ آن، متعهد به حمایت از حقوق اقلیت‌ها بود. این حقوق شامل حق استفاده از زبان‌های مادری، آزادی‌های مذهبی و فرهنگی، و برابری در برابر قانون بود. با این حال، در عمل، حقوق اقلیت‌ها در یوگسلاوی همواره با چالش‌ها و تنش‌های قومی و سیاسی روبرو بود که در نهایت به تجزیه این کشور منجر شد.

نقش یوگسلاوی در حقوق اقلیت‌ها در سطح بین‌المللی

یوگسلاوی نقش فعالی در تدوین و شکل‌گیری معیارهای بین‌المللی حمایت از حقوق اقلیت‌ها داشت. این کشور نه تنها به تصویب میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی کمک کرد، بلکه با ارائه پیش‌نویس‌هایی مانند "اعلامیه حمایت از اقلیت‌ها"

در دهه ۱۹۹۰، تلاش‌های زیادی برای تقویت حقوق اقلیت‌ها در سطح جهانی انجام داد. این اعلامیه‌ها و پیش‌نویس‌ها در نهایت به صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۹۲ انجامید که یکی از اسناد اصلی در زمینه حمایت از حقوق اقلیت‌ها و دیگر حقوق بشر در سطح بین‌المللی است.

معیارهای جدید بین‌المللی حمایت از اقلیت‌ها بعد از فروپاشی یوگسلاوی

فروپاشی یوگسلاوی سابق از طریق یک سری درگیری‌های خشونت‌آمیز که از سال ۱۹۹۲ با جنگ‌های بالکان آغاز شد و تا بحران کوزوو ادامه پیدا کرد، به شکلی آشکار باعث تجزیه این کشور و ظهور کشورهای جدید در منطقه گردید. این بحران‌ها تا به امروز به‌طور کامل حل و فصل نشده‌اند. با گذشت بیش از دو دهه از فروپاشی یوگسلاوی، هنوز پیشنهادها و طرح‌های مختلفی از سوی جامعه بین‌المللی برای ایجاد تغییرات در قانون اساسی کشورهای جانشین این کشور ارائه می‌شود. جامعه بین‌المللی به‌ویژه در تلاش است تا حقوق بشر را به‌عنوان یکی از ارکان اساسی و غیرقابل‌اجتناب در فرایند حل و فصل مناقشات قومی در کشورهای جدید جانشین یوگسلاوی مورد توجه قرار دهد. به‌عنوان مثال، پیش‌نویس‌های مربوط به حقوق بشر همچون پیش‌نویس کارینگتون، کنوانسیون‌های جهانی حقوق بشر، اعلامیه‌های غیرالزام‌آور حقوق بشر، قطعنامه‌های شورای اروپا و اسناد مصوب سازمان امنیت و همکاری در اروپا همگی در جهت ارتقاء حقوق بشر و حل تنش‌های قومی در کشورهای مختلف تدوین شده‌اند.

مداخلات جامعه بین‌المللی در زمینه حقوق بشر

سزار سه مبنای اساسی برای مداخله جامعه بین‌المللی به‌منظور رعایت حقوق بشر در کشورهای جانشین یوگسلاوی ذکر می‌کند:

- الزام کشورهای جانشین به عضویت در معاهدات حقوق بشری: کشورهای جدید باید به معاهدات بین‌المللی حقوق بشر پیوسته و مسئولیت‌های خود را در این زمینه پذیرا شوند.
- الزام کشورهای جانشین به گنجاندن مفاد معاهدات حقوق بشر در قوانین اساسی: کشورهای جانشین باید مفاد معاهدات حقوق بشر را در قوانین داخلی خود گنجانده و این قوانین را در سطح ملی اجرا کنند.
- ایجاد کمیته‌های داخلی و بین‌المللی برای نظارت بر حقوق بشر: کشورهای جانشین باید کمیته‌ها و نهادهای نظارتی داخلی و بین‌المللی را برای پیگیری و ارزیابی وضعیت حقوق بشر ایجاد کنند.

این مبانی از سوی جامعه بین‌المللی به کشورهای جانشین یوگسلاوی تحمیل شده است تا از یک سو وضعیت حقوق بشر در این کشورهای جدید بهبود یابد و از سوی دیگر، تنش‌های قومی و درگیری‌های احتمالی کاهش یابد.

دوره‌های زمانی پس از فروپاشی یوگسلاوی

با توجه به اینکه این مسئله از آغاز فروپاشی یوگسلاوی و تشکیل کشورهای جدید جانشین به‌طور مستمر ادامه یافته است، می‌توان سه دوره زمانی متعاقب فروپاشی یوگسلاوی را برای بررسی این تحولات در نظر گرفت:

دوره اولیه (۱۹۹۰س): پس از فروپاشی یوگسلاوی، این دوره شاهد درگیری‌های خونین و بحران‌های انسانی در کشورهای جدید بود. جامعه بین‌المللی در این دوره تلاش کرد تا از طریق مداخلات دیپلماتیک و ارسال نیروهای حافظ صلح، به حل منازعات بپردازد.

دوره دوم (دهه ۲۰۰۰): در این دوره، کشورهای جانشین یوگسلاوی به سمت تثبیت سیاسی و اقتصادی حرکت کردند، اما همچنان با چالش‌های جدی در خصوص حقوق اقلیت‌ها و رعایت استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر مواجه بودند. جامعه بین‌المللی به‌ویژه اتحادیه اروپا نقش مهمی در کمک به اصلاحات قانونی و تقویت نظام‌های دموکراتیک ایفا کرد.

دوره سوم (دهه ۲۰۱۰ به بعد): در این دوره، کشورهای جانشین یوگسلاوی تلاش کردند تا با اجرای برنامه‌های اصلاحی حقوق بشر و پیوستن به اتحادیه اروپا، وضعیت داخلی خود را تثبیت کنند. اما همچنان چالش‌هایی مانند فساد، نابرابری‌های اجتماعی و حقوق اقلیت‌ها در برخی کشورها باقی ماند. جامعه بین‌المللی نیز همچنان در نظارت و ارزیابی پیشرفت‌ها در زمینه حقوق بشر و توسعه دموکراتیک این کشورها دخیل بود. در مجموع، حقوق بشر و رعایت آن در فرایند حل و فصل منازعات قومی و سیاسی پس از فروپاشی یوگسلاوی به‌عنوان یک عنصر کلیدی در تحول این کشورها و تضمین ثبات منطقه‌ای باقی مانده است.

مبحث ۱: اولین موج استقلال (۱۹۹۱ - ۱۹۹۲): جامعه اروپا و حقوق اقلیت‌ها

در مدت‌زمان کوتاهی قبل از فروپاشی جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی، جامعه اروپا تصمیم به اتخاذ سیاستی جدید در راستای حمایت از حقوق اقلیت‌ها گرفت. در ژوئن ۱۹۹۱، اجلاس لوکزامبورگ "اعلامیه حقوق بشری" را تصویب کرد که به صراحت یکی از بندهای آن خواستار حمایت از اقلیت‌ها و تأکید بر رعایت حقوق آن‌ها در سطح بین‌المللی بود. این تصمیم به‌ویژه در شرایط پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تجزیه کشورهای اروپای شرقی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، که به‌طور قابل ملاحظه‌ای به سیاست حمایت از حقوق اقلیت‌ها در کشورهای اروپای شرقی منجر شد، یک نقطه عطف مهم در تاریخ سیاسی منطقه بود. در همین راستا، جامعه اروپا تلاش کرد تا با پیش‌بینی وقوع یک جنگ داخلی قریب‌الوقوع در یوگسلاوی، از طریق برگزاری کنفرانس‌های صلح و دیپلماسی فعال، از فروپاشی این کشور جلوگیری کند. هدف اصلی این کنفرانس‌ها، یافتن راهی برای حل و فصل مشکلات داخلی یوگسلاوی و جلوگیری از گسترش درگیری‌ها به سایر نقاط منطقه بود.

با این حال، پس از آنکه جامعه اروپا متوجه شد که برای جلوگیری از فروپاشی جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی دیر شده است، تمرکز خود را بر حمایت از کشورهای جانشین این کشور معطوف کرد. جامعه اروپا به‌ویژه بر آن بود که با ایجاد فشار برای رعایت معیارهای دموکراتیک و حقوق بشر، ثبات را در کشورهای جدید مستقر شده در یوگسلاوی سابق حفظ کند.

از این رو، شناسایی کشورهای جانشین یوگسلاوی از سوی جامعه اروپا مشروط به رعایت حقوق اقلیت‌ها و تضمین دموکراسی در این کشورها بود. این موضوع نه تنها بر حمایت از حقوق اقلیت‌ها تأکید داشت، بلکه همچنین به‌عنوان معیاری برای ارزیابی فرآیند توسعه دموکراتیک و پایبندی به اصول حقوق بشر در کشورهای جدید تلقی می‌شد. جامعه اروپا در این راستا از ابزارهای مختلفی نظیر کمک‌های مالی، حمایت سیاسی، و فشار دیپلماتیک برای ترغیب این کشورها به رعایت این اصول استفاده کرد.

در نهایت، این دوره از تحولات، که به اولین موج استقلال کشورهای یوگسلاوی سابق اشاره دارد، نقش مهمی در شکل‌دهی به سیاست‌های داخلی و خارجی این کشورها داشت و به‌ویژه در ایجاد چارچوب‌های حقوقی و دموکراتیک برای تضمین حقوق اقلیت‌ها در این کشورها تأثیرگذار بود.

گفتار اول: کنفرانس صلح جامعه اروپا در خصوص یوگسلاوی

کنفرانس صلح جامعه اروپا در خصوص یوگسلاوی در سپتامبر ۱۹۹۱ برگزار شد. این کنفرانس در واکنش به بحران‌های سیاسی و نظامی در یوگسلاوی و به‌منظور تلاش برای جلوگیری از فروپاشی بیشتر این کشور و وقوع جنگ‌های داخلی، شکل گرفت. هدف اصلی این کنفرانس ایجاد یک چارچوب قانونی و دیپلماتیک برای حمایت از یوگسلاوی و مدیریت مسائل داخلی آن بود. کنفرانس یک کمیسیون دآوری به‌نام کمیسیون بادینتر را تشکیل داد که ریاست آن را آقای بادینتر، رئیس دادگاه قانون اساسی فرانسه، بر عهده داشت. این کمیسیون وظیفه داشت تا آراء مشورتی و غیرالزامی در خصوص مسائل حقوقی و سیاسی مرتبط با بحران یوگسلاوی صادر کند.

کمیسیون بادینتر در واقع یک نهاد حقوقی بود که سعی داشت با تجزیه و تحلیل و ارائه نظرات مشورتی، به حل و فصل بحران‌های پیچیده این کشور کمک کند. هرچند که آراء این کمیسیون الزام‌آور نبودند، اما در تعیین مسیر حرکت جامعه اروپا و دیگر نهادهای بین‌المللی در قبال یوگسلاوی تأثیرگذار بودند.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای این کنفرانس، پیش‌نویس کارینگتون بود که تحت رهبری لرد کارینگتون، رئیس کنفرانس صلح جامعه اروپا، تنظیم شد. پیش‌نویس کارینگتون به‌عنوان یک سند بین‌المللی برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها در یوگسلاوی و کشورهای جدید مستقل‌شده پس از فروپاشی یوگسلاوی طراحی شد. این سند نه تنها شامل معیارهای سخت‌گیرانه برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها بود، بلکه نشان‌دهنده نگرانی جامعه اروپا نسبت به نقض حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها در کشورهای در حال گذار از نظام‌های دیکتاتوری به دموکراتیک بود.

از منظر حقوق اقلیت‌ها، پیش‌نویس کارینگتون دارای دو جنبه مهم بود. اولاً، این پیش‌نویس شامل معیارهای بالایی برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها در کشورهای یوگسلاوی سابق و کشورهای جدیدی که به‌زودی به استقلال دست می‌یافتند، بود. این معیارها بر حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی اقلیت‌ها تأکید داشت و همچنین بر اهمیت تضمین برابری و عدم تبعیض تأکید می‌کرد. ثانیاً، حتی اگر کشورهای جانشین یوگسلاوی از پیوستن به این پیش‌نویس امتناع می‌کردند، جامعه اروپا می‌توانست آن‌ها را ملزم به رعایت مفاد آن نماید. به این ترتیب، پیش‌نویس کارینگتون به‌عنوان یک ابزار فشار دیپلماتیک و حقوقی برای تضمین حقوق اقلیت‌ها در فرآیند انتقال قدرت در یوگسلاوی و کشورهای جدید مورد استفاده قرار می‌گرفت. این کنفرانس و پیش‌نویس کارینگتون در نهایت نشان‌دهنده تلاش‌های جامعه اروپا برای کنترل بحران‌های قومی و حمایت از حقوق بشر در دوران پس از فروپاشی یوگسلاوی بود. در حالی که این اقدام‌ها نتوانستند از وقوع جنگ‌های داخلی در یوگسلاوی جلوگیری کنند، اما اساس‌های قانونی و بین‌المللی برای حمایت از اقلیت‌ها و حقوق بشر در کشورهای جدید ایجاد شد که اثرات آن در تحولات بعدی منطقه و در سیاست‌های اتحادیه اروپا در قبال کشورهای جنوب شرق اروپا مشهود بود.

گفتار دوم: پیش‌نویس کارینگتون و حقوق اقلیت‌ها

پیش‌نویس کارینگتون که در جریان کنفرانس صلح جامعه اروپا در خصوص یوگسلاوی تنظیم شد، به‌وضوح تصریح می‌کرد که کشورهای جدید مستقل‌شده از یوگسلاوی باید مفاد تمامی اسناد حقوق بشری موجود در آن را رعایت کنند. این اسناد نه تنها بر حمایت از حقوق بشر به‌طور کلی تأکید داشتند، بلکه به‌ویژه حقوق اقلیت‌ها را مورد توجه قرار می‌دادند. اسنادی که در این پیش‌نویس بر حمایت از حقوق اقلیت‌ها تأکید داشتند عبارت بودند از:

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶): این میثاق یکی از مهم‌ترین اسناد بین‌المللی است که کشورها را ملزم به رعایت حقوق اساسی افراد، از جمله حقوق اقلیت‌ها می‌کند. ماده ۲۷ این میثاق به‌طور خاص به حقوق اقلیت‌ها پرداخته و تصریح می‌کند که اقلیت‌ها باید از حق آزادانه زندگی بر اساس فرهنگ، دین و زبان خود برخوردار باشند.

اسناد سازمان همکاری و امنیت در اروپا: این اسناد که در چارچوب سازمان امنیت و همکاری در اروپا (OSCE) تنظیم شده‌اند، شامل دستورالعمل‌ها و تعهدات خاصی در مورد حمایت از حقوق اقلیت‌ها در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی، به‌ویژه در دوره انتقال از رژیم‌های کمونیستی به دموکراسی‌ها، هستند.

اعلامیه سازمان ملل ۱۹۹۲: این اعلامیه به‌طور خاص بر حمایت از حقوق اقلیت‌ها در سطح جهانی تأکید دارد و شامل مفاد مختلفی است که به کشورهای عضو سازمان ملل توصیه می‌کند که حقوق اقلیت‌ها را به‌طور کامل به رسمیت بشناسند و از آن‌ها حمایت کنند.

سند‌های غیر الزام‌آور دیگر: علاوه بر اسناد الزامی، پیش‌نویس کارینگتون شامل چندین سند غیر الزام‌آور نیز بود که دولت‌ها را به اجرای اصول و معیارهای حقوق بشری تشویق می‌کردند و بر لزوم رعایت حقوق اقلیت‌ها تأکید داشتند.

این پیش‌نویس با هدف تضمین حقوق اقلیت‌ها در کشورهای جدیدی که از یوگسلاوی جدا شده بودند، تدوین شد. از آنجا که بسیاری از این کشورها با بحران‌های قومی و تنش‌های داخلی مواجه بودند، پیش‌نویس کارینگتون به‌عنوان یک سند مرجع به آن‌ها توصیه می‌کرد که مفاد اسناد حقوق بشری را در قانون‌گذاری‌ها و سیاست‌های داخلی خود بگنجانند و به حقوق اقلیت‌ها در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی احترام بگذارند.

یکی از مهم‌ترین نکات در این پیش‌نویس، الزام کشورهای تازه تأسیس به رعایت این حقوق به‌عنوان شرطی برای شناسایی بین‌المللی و پذیرش در جامعه جهانی بود. در واقع، جامعه اروپا بر این باور بود که رعایت حقوق اقلیت‌ها نه تنها به‌عنوان یک تعهد اخلاقی، بلکه به‌عنوان پیش‌نیازی برای ثبات سیاسی و اجتماعی کشورهای جدید محسوب می‌شود. به این ترتیب، پیش‌نویس کارینگتون نه تنها به‌عنوان یک معیار حقوقی و سیاسی برای کشورهای جانشین یوگسلاوی مطرح شد، بلکه به‌عنوان یک ابزار فشار برای جامعه بین‌المللی و اتحادیه اروپا برای تضمین حقوق اقلیت‌ها و جلوگیری از نقض آن‌ها در مراحل حساس تاریخی این کشورها به کار گرفته شد.^۶ پیش‌نویس کارینگتون و اسناد سازمان همکاری و امنیت در اروپا:

^۶ Treaty Provisions for the Convention, 4 November 1991, reprduced in the collection of the University of Liverpool at: <http://sca.lib.liv.ac.uk/collections/owen/boda/ecco4.pdf> (24.10.2009) [hereinafter: Carrington Draft], Art.2b)2.

پیش‌نویس کارینگتون که در راستای حمایت از حقوق اقلیت‌ها در کشورهای تازه استقلال یافته از یوگسلاوی تدوین شد، شامل اسناد مهمی از سازمان همکاری و امنیت در اروپا (OSCE) است که به‌طور خاص به حقوق اقلیت‌ها پرداخته و در متن‌های خود اصولی را برای حمایت از این حقوق مطرح کرده است. این اسناد به‌طور غیرمستقیم و از منظر سیاسی به کشورهای عضو توصیه می‌کنند که حقوق اقلیت‌ها را رعایت کرده و از آن‌ها حمایت کنند، اگرچه از نظر حقوقی الزام‌آور نیستند.

از جمله این اسناد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

سند نهایی هلسینکی (۱۹۷۵): این سند که در کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا (CSCE) به تصویب رسید، به‌عنوان یک مبنای عمومی برای ایجاد امنیت و همکاری در سطح اروپا عمل می‌کند. این سند شامل اصولی است که به‌طور غیرمستقیم حقوق اقلیت‌ها را در کنار دیگر حقوق بشر مطرح کرده و به کشورهای عضو توصیه می‌کند که به‌طور خاص به حقوق اقلیت‌ها احترام بگذارند و از آن‌ها حمایت کنند.

منشور پاریس برای یک اروپای جدید (۱۹۹۰): این منشور که در پایان جنگ سرد و در دوران انتقال به دموکراسی در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی تصویب شد، بر اهمیت حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها تأکید دارد. این منشور به‌ویژه به کشورهای جدید دموکراتیک توصیه می‌کند که حقوق اقلیت‌ها را به‌عنوان بخشی از هویت ملی خود بپذیرند و از آن‌ها حمایت کنند.

سند کپنهاک (۱۹۹۰): سند کپنهاک یکی از مهم‌ترین اسناد در زمینه حقوق اقلیت‌ها پس از جنگ جهانی دوم است. این سند به‌طور خاص حقوق اقلیت‌ها را تصریح می‌کند و اولین سندی است که جزئیات این حقوق را به‌طور صریح و مشخص بیان می‌کند. این سند، از طریق تفسیر موسع ماده ۲۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حقوق اقلیت‌ها را به رسمیت می‌شناسد و تأکید می‌کند که دولت‌ها باید حقوق سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی اقلیت‌ها را به رسمیت بشناسند و از آن‌ها حمایت کنند.

سند مسکو (۱۹۹۱): این سند به‌عنوان ادامه‌دهنده اسناد پیشین، بر اهمیت تضمین حقوق اقلیت‌ها و رعایت آن‌ها در کشورهای در حال گذار تأکید دارد و از کشورهای عضو می‌خواهد که اقداماتی مؤثر برای حفظ حقوق اقلیت‌ها انجام دهند. هرچند این اسناد دارای ماهیتی غیر الزام‌آور هستند، برخی از حقوق‌دانان بر این باورند که از نظر سیاسی، آن‌ها برای کشورهای عضو الزام‌آور محسوب می‌شوند. به‌ویژه این اسناد تأکید دارند که نهاد ناظر برای نظارت بر اجرای این تعهدات در کشورهای

عضو ضروری نیست، زیرا این اسناد به طور ضمنی بر اهمیت رعایت حقوق اقلیت‌ها تأکید کرده و اعضا را به طور غیررسمی به انجام تعهدات خود ترغیب می‌کنند.

یکی از اسناد مهمی که در پیش‌نویس کارینگتون بر آن تأکید شده، سند کپنهاگ است که جزئیات حقوق اقلیت‌ها را به طور ویژه مطرح می‌کند. این سند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است چرا که نخستین سند در پس از جنگ جهانی دوم است که تعهدات کشورهای عضو را در قبال اقلیت‌ها به وضوح و با دقت تعیین می‌کند. این سند نسبت به اسناد قبلی که تنها به طور مبهم تعهدات کشورها را در قبال اقلیت‌ها اعلام می‌کردند، در تعیین وظایف دولت‌ها بسیار شفاف‌تر عمل کرده است.

در نتیجه، پیش‌نویس کارینگتون به طور مستقیم و غیرمستقیم کشورهای جانشین یوگسلاوی را ملزم به رعایت این اصول و استانداردهای بین‌المللی کرده و تأکید داشت که این کشورها باید در راستای تضمین حقوق اقلیت‌ها و همکاری با جامعه جهانی اقدام کنند، حتی اگر از پیوستن به اسناد بین‌المللی خودداری کنند.

گفتار سوم: شناسایی کشورهای جانشین یوگسلاوی سابق از سوی جامعه اروپا

پس از آنکه بلگراد از پذیرش پیش‌نویس کارینگتون امتناع کرد و تلاش‌های جامعه اروپا برای حفظ فدراسیون یوگسلاوی به بن‌بست رسید، جامعه اروپا به این نتیجه رسید که دیگر امکان جلوگیری از فروپاشی جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی وجود ندارد. در این شرایط، جامعه اروپا با تغییر رویکرد خود، به منظور مقابله با وضعیت بی‌ثبات منطقه‌ای و از سرگیری جنگ‌ها و درگیری‌ها در کشورهای سابق یوگسلاوی، تصمیم به شناسایی کشورهای جدید جانشین گرفت. این اقدام به‌ویژه در تاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۹۱ و در نشست فوق‌العاده وزیران امور خارجه اتحادیه اروپا با صدور "اعلامیه‌ای در خصوص یوگسلاوی" انجام شد.

در این اعلامیه، جامعه اروپا شرایط و معیارهایی را برای شناسایی کشورهای جدید اعلام کرد. همچنین، اعلامیه‌ای دیگر در مورد شرایط شناسایی کشورهای جدید در اروپای شرقی و شوروی سابق صادر شد که هدف آن ایجاد ثبات در منطقه و جلوگیری از بروز درگیری‌های بیشتر بود. این شرایط، به‌ویژه با توجه به بحران‌های ناشی از فروپاشی یوگسلاوی و ظهور کشورهای جدید، بر لزوم رعایت اصول حقوق بشر و دموکراسی تأکید داشت.

سیستم شرط‌گذاری برای شناسایی کشورها که جامعه اروپا معرفی کرد، به‌عنوان یک نوآوری سیاسی در آن زمان شناخته می‌شد. این سیستم به طور خاص برای شناسایی کشورهای جدید جانشین یوگسلاوی اعمال می‌شد و آن‌ها را ملزم به پذیرش

تعهدات حقوق بشری می‌کرد. به عبارت دیگر، شناسایی کشورهای جدید به رعایت مجموعه‌ای از شرایط حقوق بشری، از جمله احترام به حقوق اقلیت‌ها و اصول دموکراتیک وابسته بود. پیش از این، چنین شرط‌گذاری‌هایی برای شناسایی کشورها معمولاً مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، اما در شرایط ویژه پس از فروپاشی یوگسلاوی، این رویکرد به‌عنوان یک ابزار سیاسی و حقوقی در نظر گرفته شد.

هدف اصلی این شروط، الزام کشورهای جانشین یوگسلاوی به تبعیت از مقررات پیش‌نویس کارینگتون و اسناد بین‌المللی مربوط به حقوق بشر و دموکراسی، از جمله سند نهایی هلسینکی و منشور پاریس بود. این اسناد، به‌ویژه بر حقوق اقلیت‌ها، مردم‌سالاری و حاکمیت قانون تأکید داشتند و جامعه اروپا می‌خواست کشورهای جدید، پیش از شناسایی، به این اصول پایبند باشند. کاپلان در این زمینه می‌گوید: «جامعه اروپا به‌منظور به‌رسمیت شناختن یک کشور اروپایی جدید، کشور مزبور علاوه بر دارا بودن سرزمین، ملت و حکومت، می‌بایستی حقوق بشر و به‌ویژه حقوق اقلیت‌ها را مورد حمایت قرار دهد.» به این ترتیب، جامعه اروپا شناسایی کشورهای جدید را نه تنها به وجود یک دولت و قلمرو مستقل، بلکه به رعایت حقوق انسانی و دموکراتیک به‌ویژه در زمینه حقوق اقلیت‌ها مرتبط دانست.

این اقدام از سوی جامعه اروپا به‌طور قابل‌توجهی بر فرآیند شناسایی کشورهای جانشین یوگسلاوی اثر گذاشت و نشان داد که برای عضویت در جامعه جهانی و اتحادیه اروپا، توجه به حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها باید یکی از معیارهای اصلی باشد. در نتیجه، این شرایط به‌طور مستقیم بر روند تحول سیاسی در کشورهای جدید تأثیر گذاشت و موجب شد که آن‌ها به سمت اتخاذ نظام‌های دموکراتیک و حمایت از حقوق اقلیت‌ها حرکت کنند.^۷

بند اول: کمیسیون بادیتتر و حقوق اقلیت‌ها

پس از آنکه جمهوری‌های جانشین یوگسلاوی سابق درخواست شناسایی خود را به کمیسیون بادیتتر ارائه دادند، این کمیسیون در خصوص دو کشور کرواسی و بوسنی و هرزگوین به ارزیابی وضعیت حقوق بشر در این کشورها پرداخت. کمیسیون بادیتتر اعلام کرد که این دو کشور در اجرای تعهدات حقوق بشری خود کوتاهی کرده‌اند.

^۷ - Richard Caplan: Conditional recognition as instrument of ethnic conflict regulation: the European Community and Yugoslavia. In: 8 (2) Nations and nationalism 157(2003), P.174.

کمیسیون در مورد بوسنی و هرزگوین اظهار داشت که مردم این کشور هیچ گونه فرصتی برای ابراز نظر در خصوص استقلال خود نداشتند و از این رو، برگزاری یک همه‌پرسی عمومی را برای مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های حکومتی ضروری دانست. پس از این نظر، در ۶ آوریل ۱۹۹۲، همه‌پرسی در بوسنی و هرزگوین برگزار شد و جامعه اروپا این کشور را به رسمیت شناخت.

در خصوص کرواسی، کمیسیون بادینتر در رأی شماره ۵ خود اشاره کرد که قانون اساسی کرواسی که در ۴ دسامبر ۱۹۹۱ تصویب شد، تحت فشار جامعه اروپا تدوین شده بود و به حقوق خاص صرب‌های کروات که در پیش‌نویس کارینگتون آمده بود، توجه نکرده است. کمیسیون تأکید کرد که شناسایی کرواسی باید مشروط به رعایت حقوق اقلیت‌ها و حمایت از حقوق خاص صرب‌های کروات باشد. رئیس‌جمهور کرواسی در ۱۳ ژانویه ۱۹۹۲ در نامه‌ای اعلام کرد که قانون اساسی کشورش را برای تضمین حقوق اقلیت‌ها اصلاح خواهد کرد. با این حال، کرواسی به وعده خود عمل نکرد و جامعه اروپا نیز به‌رغم این وعده‌ها، در ۱۵ ژانویه ۱۹۹۲ کرواسی را به رسمیت شناخت. علیرغم شروط جامعه اروپا و عدم رعایت الزامات پیش‌نویس کارینگتون، کشورهای آلمان، کرواسی و اسلونی را در سال ۱۹۹۱ به رسمیت شناختند. به نظر ولر، دلیل این اقدام این بود که حقوق و امتیازات خاص اقلیت‌ها که در پیش‌نویس کارینگتون مطرح شده بود، فراتر از معیارهای حقوق بشری موجود در قانون اساسی برخی از کشورهای عضو جامعه اروپا بود. پس از آنکه اصلاحاتی در قانون اساسی کرواسی در خصوص حقوق اقلیت‌ها صورت گرفت، کمیسیون بادینتر در ۴ ژوئیه ۱۹۹۲ درخواست شناسایی کرواسی را دوباره بررسی کرد. کمیسیون با وجود اصلاحات انجام‌شده در قانون اساسی کرواسی، همچنان شناسایی آن کشور را مشروط به تبعیت از الزامات پیش‌نویس کارینگتون دانست. اما رأی نهایی کمیسیون بادینتر در خصوص شناسایی کرواسی تعجب‌آور بود. کمیسیون مقرر کرد که هرچند کرواسی به تعهدات حقوق بشری خود مطابق پیش‌نویس کارینگتون عمل نکرده است، اما الزامات حقوق بین‌الملل عمومی را برآورده کرده است. شورای اروپا همچنان بر لزوم تغییرات اساسی در قانون اساسی کرواسی به‌منظور حمایت از حقوق اقلیت‌ها تأکید داشت و تا سال ۱۹۹۶ از پذیرش کرواسی به‌عنوان عضو اتحادیه اروپا امتناع کرد.

طرح وانس - اون^۸ کنفرانس جامعه اروپا در خصوص یوگسلاوی در اوت ۱۹۹۲ جایگزین کنفرانس بین‌المللی مربوط به بحران یوگسلاوی سابق شد، که این تغییر منجر به واکنش‌های گسترده‌تری از سوی جامعه بین‌المللی در قبال بحران یوگسلاوی گردید. در چارچوب کنفرانس بین‌المللی یوگسلاوی، سیرس وانس و ولرد اون طرح پیش‌نویس یک

^۸ Vance – Owen Plan

موافقت‌نامه سه‌جانبه را به دولت بوسنی، صرب‌های بوسنی و کروات‌های بوسنی پیشنهاد دادند. هدف اصلی این طرح، حل و فصل منازعات داخلی در بوسنی و هرزگوین بود. طرح وانس-اون شامل نوزده سند بین‌المللی حقوق بشری بود که بوسنی و هرزگوین ملزم به گنجاندن آن‌ها در قانون اساسی خود می‌شد. این اسناد شامل میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، معاهدات سازمان همکاری و امنیت در اروپا، اعلامیه سازمان ملل ۱۹۹۲ و توصیه‌نامه ۱۱۳۴ (۱۹۹۱) مجمع پارلمانی شورای اروپا بودند. هدف از این موافقت‌نامه، تضمین رعایت حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها در قانون اساسی بوسنی و هرزگوین بود تا زمینه‌ای برای حل و فصل بحران‌ها و برقراری ثبات در این کشور فراهم شود.

این اقدامات در چارچوب فشارهای بین‌المللی بر جمهوری‌های جانشین یوگسلاوی سابق برای رعایت استانداردهای حقوق بشری و دموکراتیک صورت گرفت، که هدف آن‌ها حفظ حقوق اقلیت‌ها و ایجاد شرایط مناسب برای همزیستی مسالمت‌آمیز در کشورهای تازه استقلال یافته بود.

موافقت‌نامه دیتون^۹ پیش‌نویس موافقت‌نامه دیتون، که توسط جامعه بین‌المللی تهیه و به‌منظور پایان دادن به جنگ بالکان منعقد شد، تأثیرات عمیقی بر ساختار سیاسی و حقوقی بوسنی و هرزگوین داشت. این موافقت‌نامه نه تنها در طراحی و تدوین قانون اساسی جدید بوسنی و هرزگوین نقش برجسته‌ای ایفا کرد، بلکه شامل یک ضمیمه ویژه حقوق بشری نیز بود که به تعهدات بین‌المللی در خصوص حقوق اقلیت‌ها اشاره داشت. هدف اصلی موافقت‌نامه دیتون، همانند طرح وانس-اون، حل و فصل اختلافات داخلی بوسنی و هرزگوین بود. اگرچه این موافقت‌نامه به‌طور خاص به حقوق اقلیت‌ها نمی‌پرداخت، اما در عوض، شامل اسنادی معتبر و حقوقی همچون میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، منشور اروپایی زبان‌های محلی یا اقلیت‌ها و کنوانسیون چارچوب حمایت از اقلیت‌های ملی بود که تمامی این اسناد به‌طور جدی بر تعهدات حقوق بشری، به ویژه حفاظت از حقوق اقلیت‌ها، تأکید داشتند.

برای تضمین رعایت حقوق اقلیت‌ها در بوسنی و هرزگوین، علاوه بر اصلاحات ساختاری در قانون اساسی این کشور و انعقاد موافقت‌نامه‌های متعدد برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها، ضرورت وجود سازوکارهای قوی برای تضمین اجرای این حقوق در عمل مطرح بود. این سازوکارهای اجرایی می‌بایستی به‌گونه‌ای طراحی می‌شدند که نه تنها نظارت بر رعایت حقوق اقلیت‌ها را ممکن سازند، بلکه به‌طور مؤثر و قانونی از حقوق گروه‌های اقلیت در برابر تهدیدات و نقض‌ها محافظت کنند. در این راستا، جامعه بین‌المللی بر لزوم نظارت مستمر و اجرای تعهدات حقوق بشری در قالب توافقات حقوقی و مؤسسات نظارتی تأکید می‌کرد.

^۹ Dayton agreement.

اقدام شورای امنیت متعاقب جنایت‌های غیرانسانی در یوگسلاوی سابق و روآندا، که در آن اکثریت قربانیان از گروه‌های اقلیتی بودند، شورای امنیت سازمان ملل متحد تصمیم به تشکیل محاکم کیفری بین‌المللی برای محاکمه و مجازات مرتکبان این جنایات گرفت. این تصمیم، که با هدف پاسخگویی به نقض‌های گسترده حقوق بشر و حمایت از اقلیت‌ها اتخاذ شد، نشانگر توجه بین‌المللی به ضرورت حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر در موقعیت‌های بحران‌زا بود. دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق (ICTY) به‌عنوان اولین دادگاه ویژه بین‌المللی برای محاکمه جنایات جنگی در دهه ۱۹۹۰ میلادی تأسیس شد. این دادگاه، که در پی گزارش‌های هولناک و تکان‌دهنده‌ای که از سوی کمیسیون متشکل از کارشناسان بی‌طرف و مستقل دریافت شد، تشکیل گردید، مسئول رسیدگی به نقض‌های حقوق بشر و جنایت‌های جنگی در یوگسلاوی سابق بود. این کمیسیون، که به دستور دبیرکل سازمان ملل متحد تشکیل شد، وظیفه تحقیق و مستندسازی موارد نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه را در یوگسلاوی بر عهده داشت. شورای امنیت پس از بررسی گزارش کمیسیون، در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۹۳ با صدور قطعنامه شماره ۷۱۲، تصمیم به تأسیس دادگاه گرفت. پس از آن، در تاریخ ۲۵ مه ۱۹۹۳ و با تصویب قطعنامه شماره ۷۲۶، اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق به تصویب رسید. این دادگاه به‌طور ویژه صلاحیت رسیدگی به جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت در سرزمین یوگسلاوی سابق را داشت و به‌عنوان اولین نهاد بین‌المللی برای محاکمه مجرمان این جنایات، نقش مهمی در بازسازی گفتمان حقوق بشری و حقوق اقلیت‌ها ایفا کرد. دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی، در ابتدای تأسیس، با ۱۱ قاضی آغاز به کار کرد. پنج نفر از این قضات در شعبه تجدیدنظر مشغول به کار بودند و شش نفر دیگر در دو شعبه بدوی به رسیدگی به پرونده‌ها پرداختند. با تصویب قطعنامه شماره ۱۱۶۶ شورای امنیت در تاریخ ۱۳ مه ۱۹۹۲، یک شعبه جدید به شعب بدوی دادگاه افزوده شد و تعداد قضات شعب بدوی به ۹ نفر رسید. مقر این دادگاه در شهر لاهه هلند قرار دارد. دادگاه یوگسلاوی در پرونده مشهور "تادیچ" تأکید کرد که ماهیت درگیری‌ها در یوگسلاوی سابق به‌طور عمده قومی بوده است. این نکته نشان‌دهنده اهمیت توجه به بعد قومی و قومی‌گرایانه این درگیری‌ها در محاکمات بود، که در آن اقلیت‌ها به‌ویژه در معرض جنایات جنگی و نقض‌های جدی حقوق بشر قرار داشتند. به‌طور کلی، تأسیس دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق، گامی اساسی در بازنگری و تقویت حقوق اقلیت‌ها در سطح بین‌المللی بود، زیرا این دادگاه نه تنها مرتکبان جنایات جنگی را به محاکمه کشید بلکه توجه جهانیان را به لزوم حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر و اقلیت‌ها در دوران بحران جلب کرد.^{۱۰} قربانیان جنایت‌های رخ داده در سرزمین یوگسلاوی سابق عمدتاً گروه‌های اقلیت مسلمان و کروات بودند. در این دوران، گروه قومی حاکم صرب به‌طور فعال با درخواست‌های تجزیه‌طلبانه دیگر اقوام ساکن در یوگسلاوی مخالفت می‌کرد. این

^{۱۰} The International Criminal Tribunal for The former Yugoslavia (ICTY). & The Prosecutor v. Dusko Tadic, Icty, Case No . IT-94-I-T, 14 July 1997, para. 574.

مخالفت ناشی از نگرانی‌هایی بود که از تجزیه کشور و استقلال مناطق مختلف به وجود می‌آمد؛ زیرا این تجزیه نه تنها موجب محدود شدن حاکمیت صرب‌ها بر سرزمین‌های وسیع‌تر می‌شد، بلکه موقعیت و جایگاه اجتماعی آن دسته از صرب‌هایی که در ایالت‌های بوسنی و هرزگوین، کرواسی، استونی و مقدونیه زندگی می‌کردند را به طور جدی تهدید می‌کرد. این صرب‌ها در کشورهای جدیدالتأسیس به گروه‌های اقلیتی تبدیل می‌شدند. از آنجا که اکثریت صرب‌تباران در ایالت‌های بوسنی و هرزگوین و کرواسی زندگی می‌کردند، جنگ و مخاصمه در این مناطق شدت و وسعت بیشتری داشت. ارتش مرکزی یوگسلاوی که عمدتاً متشکل از سربازان صرب بود، به حمایت از هم‌نژادان خود در این ایالت‌ها پرداخت. خونین‌ترین درگیری‌ها در ایالت بوسنی و هرزگوین رخ داد، جایی که یک‌سوم از جمعیت آن را گروه قومی صرب تشکیل می‌داد. پس از آنکه در ۶ آوریل ۱۹۹۲، وزرای خارجه کشورهای عضو جامعه اروپا بوسنی و هرزگوین را به‌عنوان یک کشور مستقل به رسمیت شناختند، این کشور بلافاصله توسط صربستان مورد حمله قرار گرفت. در طول این جنگ، بیش از ۲۵۱ هزار نفر مسلمان کشته شدند و در جریان سیاست پاک‌سازی قومی که به‌طور سیستماتیک از سوی صرب‌ها اجرا می‌شد، حدود یک و نیم میلیون نفر از مردم بوسنی از خانه و کاشانه خود آواره شدند. بیش از ۲۱۱ مسجد و مرکز فرهنگی مسلمانان نیز تخریب گردید. هدف اصلی صرب‌ها از این جنگ، حفظ تمامیت سرزمین صربستان بزرگ و حتی گسترش آن بود. آنها قصد داشتند که دیگر گروه‌های قومی ساکن در یوگسلاوی را تحت سلطه خود درآورند. برای دستیابی به این هدف، صرب‌ها از هیچ‌گونه جنایت یا اقدام وحشیانه‌ای فروگذار نکردند. افراتیون صرب به‌ویژه به دنبال نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی بودند و این سیاست‌ها بیش از همه علیه مسلمانان و کروات‌ها اعمال می‌شد. جنایت‌های ارتكابی توسط صرب‌ها در این دوران شامل نقض‌های فاحش حقوق بشر از جمله کشتار جمعی، تجاوز، نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی بودند که همگی تحت عنوان "جنایت‌های جنگی" و "جنایت‌های علیه بشریت" در دادگاه بین‌المللی یوگسلاوی سابق (ICTY) مورد بررسی قرار گرفتند. این دادگاه به‌منظور محاکمه و مجازات مرتکبان این جنایات تشکیل شد و به‌ویژه بر جنایات ژنو سید (نسل‌کشی) تمرکز داشت، زیرا این جنایت‌ها به‌طور عمده علیه گروه‌های اقلیتی چون مسلمانان، کروات‌ها و دیگر قومیت‌های بوسنیایی انجام شده بود.

وضعیت بدهی‌ها

فروپاشی یوگسلاوی پیامدهای اقتصادی قابل توجهی برای کشورهای تازه تأسیس داشت که عمدتاً ناشی از اختلافات مالی و ارضی حل‌نشده‌ای بود که منجر به فروپاشی شد. در طول دهه ۱۹۸۰، با افزایش ناسیونالیسم، به ویژه در صربستان، واگرایی در منافع اقتصادی آشکار شد. جمهوری‌های توسعه‌یافته‌تر از نابرابری‌های مالی که منابع آن‌ها را به مناطق کمتر توسعه‌یافته

تخلیه می کرد، انتقاد می کردند، در حالی که ملی گرایان صربستان اولویت بندی مجدد ارضی را در امتداد خطوط قومی قرار دادند و در نهایت ساختار دولتی مشترک را تضعیف کردند. سیاست های اقتصادی دهه های قبل، به ویژه سیستم خودمدیریتی که در اواسط دهه ۱۹۶۰ ایجاد شد، به تاخیر طولانی مدت در توسعه در سراسر منطقه کمک کرد. هدف از این سیاست ها تمرکززدایی قدرت اقتصادی بود، اما منجر به یک چشم انداز اقتصادی نابرابر شد که در آن تصمیمات سرمایه گذاری به نفع پروژه های بزرگ و اغلب بی سود نسبت به شرکت های کوچک تر بود که می توانستند باعث رشد شوند (Gligorov, 2017).

در نتیجه، اقتصاد متضرر شد و در دهه ۱۹۹۰ شاهد کاهش شدید فعالیت های اقتصادی بود - تقریباً به نصف در مقایسه با سال های قبل - قبل از شروع بهبود در حدود سال ۲۰۰۰. با این حال، این بهبود به دلیل تلفات جمعیتی ناشی از درگیری، مهاجرت و کاهش نرخ زاد و ولد، که با وجود بازگشت به سطح تولید ناخالص داخلی قبل از بحران، با هم رشد اقتصادی بالقوه را متوقف کرد. رکودی که نزدیک به سه دهه ادامه داشت، مسائل سیستمی را که از چارچوب سوسیالیستی به ارث رسیده بود، برجسته کرد. ملی شدن دارایی ها و انحصار دولت در تصمیمات سرمایه گذاری منجر به ناکارآمدی و تخصیص نادرست منابع شد. در حالی که اقتصاد در ابتدا توسط پول ارزان جهانی در دهه ۱۹۷۰ تقویت شد، این اتکای ناپایدار به وام های خارجی آسیب پذیری هایی را ایجاد کرد که در طول بحران های دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ آشکار شد. تمایل به سرمایه گذاری در صنایع سنگین، که اغلب توسط نفوذ سیاسی محلی هدایت می شود، بخش هایی را تحت الشعاع قرار داد که در آن یوگسلاوی دارای مزیت های رقابتی بود، مانند صنعت سبک و کشاورزی، و تلاش های بهبود اقتصادی کشورهای جانشین را پیچیده تر کرد با ظهور کشورهای جدید، آن ها با چالش پرداختن به بدهی ها و میراث اقتصادی به ارث رسیده از یوگسلاوی مواجه شدند. فقدان سیاست های اقتصادی هماهنگ و مناقشات ارضی مستمر، بار مالی هر کشور را تشدید کرد و بر حاکمیت و ثبات اقتصادی آن ها در سال های بعد تأثیر گذاشت. تغییرات در شرکای تجاری، به ویژه اهمیت فزاینده آلمان و ایتالیا، تغییر قابل توجهی را در روابط اقتصادی نشان داد، با این حال، تراز تجاری کلی و یکپارچگی اقتصادی همچنان مملو از عوارض ناشی از فرآیند فروپاشی بود. (Gligorov, 2017, CIA, 2015).

بدهی های دولتی معمولاً به عنوان تعهدات مالی متحمل شده توسط یک دولت مطابق با قوانین بین المللی تعریف می شود. این تعهدات می تواند از معاهدات، وام ها یا دیگر ترتیبات مالی ناشی شود. بر اساس کنوانسیون ۱۹۸۳، بدهی دولتی شامل کلیه تعهدات مالی یک دولت می شود، اگرچه به ویژه بدهی های منعقد شده با اتباع خارجی را در بر نمی گیرد و در عوض بر تعاملات بین دولت های مستقل و سایر موضوعات حقوق بین الملل تمرکز می کند. بدهی های یوگسلاوی را می توان به چندین نوع مختلف تقسیم کرد، از جمله بدهی های خارجی که به طلبکاران رسمی و تجاری تعلق داشت، همچنین بدهی هایی که به موسسات مالی بین المللی ایجاد شده بود. تمایز میان بدهی عمومی و بدهی دولتی نیز اهمیت دارد. بدهی عمومی می تواند شامل تعهدات بر عهده نهادهای منطقه ای یا محلی باشد، در حالی که بدهی دولتی به طور خاص به بدهی هایی اشاره دارد که توسط مقامات مرکزی کشور مذاکره و به عهده گرفته می شود. یکی از نکات مهم در تخصیص بدهی های یوگسلاوی، مفهوم "بدهی نفرت انگیز"^{۱۱} است که به تعهداتی اشاره دارد که توسط دولت پیشین بر عهده گرفته شده اند و برخلاف منافع مردم آن کشور بوده اند. طبق قوانین بین المللی، دولت های جانشین می توانند از بازپرداخت این بدهی ها معاف شوند، به شرطی که ثابت کنند این تعهدات بدون رضایت آگاهانه مردم صورت گرفته و برای منافع مشروع دولت استفاده نشده است. این اصل موجب شکل گیری بحث های جنجالی درباره بدهی های خاص دوران یوگسلاوی شده است که ممکن است مشمول این تعریف قرار گیرند مذاکرات برای تقسیم بدهی های یوگسلاوی شامل توافقات رسمی و غیررسمی بین کشورهای جانشین بود. برخی بدهی ها، به ویژه آنهایی که مربوط به سرزمین های خاص بودند، به کشورهای جانشین منتقل نشدند و در همان قلمرو باقی ماندند. بدهی های مرتبط با پروژه های خاص از بدهی های عمومی دولت متمایز شدند. موسسات مالی بین المللی مانند بانک تسویه بین المللی و صندوق بین المللی پول نقش مهمی در تسهیل این مذاکرات داشتند. تقسیم بدهی های جمهوری سوسیالیستی فدرال یوگسلاوی پیچیدگی های زیادی داشت و تحت تأثیر توافقی های قبلی و منافع دولت های جدید قرار گرفت. (thefreelibrary & Dipublico, 2010).

^{۱۱} Odious Debt

انتقال بدهی‌ها پس از فروپاشی یوگسلاوی تحت تأثیر چارچوب‌های حقوقی بین‌المللی مانند کنوانسیون وین در مورد جانشینی دولت‌ها و سوابق تاریخی همچون معاهده سنت ژرمن قرار داشت. این چارچوب‌ها برای تعیین تداوم معاهدات و تعهدات مالی پس از تغییر دولت‌ها ایجاد شده‌اند، اما فرآیند انتقال بدهی‌ها به طور خودکار نبوده و نیاز به مذاکره و توافق بین کشورهای جانشین دارد. این موضوع غالباً منجر به اختلافات طولانی مدت، به‌ویژه در شرایط سیاسی و قومیتی پیچیده می‌شود. مسئله "بدهی‌های نفرت‌انگیز" نیز به چالشی برای کشورهای جانشین تبدیل شده است، زیرا برخی از این کشورها بدهی‌های رژیم‌های پیشین را رد کرده‌اند، که این امر مشروعیت این تعهدات را در حقوق بین‌الملل زیر سوال می‌برد. همچنین، دخالت نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول پیچیدگی‌های بیشتری به روند انتقال بدهی‌ها اضافه کرده است، چرا که شرایط مالی این نهادها با واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی کشورهای جانشین تلاقی می‌کند

هدف این چارچوب‌ها ایجاد رهنمودهایی برای تداوم معاهدات و تعهدات مالی پس از جانشینی دولت است. با این حال، فرآیند به صورت خودکار نیست. این امر مستلزم مذاکره و اجماع بین کشورهای جانشین است که اغلب منجر به اختلافات طولانی مدت و دیدگاه‌های متفاوت در مورد مسئولیت‌های مالی، به ویژه در پرتو بی‌ثباتی سیاسی و تنش‌های قومیتی می‌شود. تقسیم بدهی‌ها پیچیده بود زیرا کشورهای جانشین باید درباره شرایط تعهدات مالی مذاکره می‌کردند. طبق اصول حقوق بین‌الملل، معمولاً دولت‌های جانشین مسئول بدهی‌های دولت‌های قبلی نیستند، مگر اینکه به صراحت توافق شده باشد. این اصل به ویژه در مورد بدهی‌های ناپسند صدق می‌کند، که به تعهداتی اطلاق می‌شود که بدون رضایت دولت گرفته شده‌اند و جانشینان را از مسئولیت معاف می‌کنند (Thefreelibrary, 2010). برای تسهیل مذاکرات، در تاریخ ۱۹۹۵ یک کمیته مشترک دائمی ایجاد شد تا بر اجرای توافقات نظارت کرده و فضایی برای بحث در مورد مسائل پیش آمده فراهم کند. اولین جلسه رسمی این کمیته ظرف دو ماه پس از لازم‌الاجرا شدن توافقات برگزار شد و این امکان را فراهم ساخت تا کشورهای جانشین گفت‌وگوهای غیررسمی را در دوران موقت داشته باشند. نقش این کمیته در تقویت ارتباطات و همکاری‌ها بسیار مهم بود، زیرا دولت‌ها به دنبال حل پیچیدگی‌های تعهدات مالی موروثی خود بودند. لازم به

ذکر است که این مذاکرات تحت نظارت بانک تسویه بین‌المللی انجام شد که هدف آن اطمینان از حمایت از پس‌اندازهای ارزی افراد در کشورهای آسیب‌دیده نیز بود. یکی از جنبه‌های کلیدی مذاکرات، رسیدگی به بدهی‌های مالی جمهوری سوسیالیستی فدرال یوگسلاوی (SFRY) بود، از جمله بدهی‌های خارجی آن به طلبکاران رسمی و تجاری و بدهی‌های ناشی از ترتیبات بین‌بانکی ناتمام. بدهی‌های خارجی بر اساس ذینفعان نهایی مستقر در کشورهای جانشین خاص دسته‌بندی شدند، به طوری که بدهی‌های تخصیص‌یافته که تابع جانشینی نبودند، توسط دولت جانشین مربوطه پذیرفته شدند. در ژوئن ۲۰۰۱، توافقی بین کشورهای جانشین در مورد تقسیم دارایی‌های خاص، مانند دارایی‌هایی که در بانک تسویه بین‌المللی نگهداری می‌شوند، حاصل شد. نسبت‌های توافق‌شده برای تقسیم این دارایی‌ها به شرح زیر بود: بوسنی و هرزگوین ۱۳,۲۰٪، کرواسی ۲۸,۴۹٪، مقدونیه ۵,۴۰٪، اسلوونی ۱۶,۳۹٪، و جمهوری فدرال یوگسلاوی ۳۶,۵۲٪. این توافق بیانگر ضرورت مذاکرات دوجانبه برای دستیابی به یک راه حل عادلانه برای موضوع پیچیده جانشینی دولت است (Dipublico, 2010).

فرآیند تقسیم بدهی‌ها به دلیل تفاوت‌های اقتصادی میان کشورهای جانشین پیچیده‌تر شد. برای مثال، اسلوونی به دلیل عملکرد اقتصادی بهتر، توانایی بیشتری در پذیرش بدهی‌ها داشت، در حالی که صربستان با مشکلات اقتصادی، سیاسی و تحریم‌های بین‌المللی مواجه بود (Ncesc, 2024). دو اصل کلیدی تقسیم بدهی‌های خارجی جمهوری سوسیالیستی فدرال یوگسلاوی (SFRY) را هدایت می‌کرد. اصل اول بر اساس فرمولی بود که توسط صندوق بین‌المللی پول تعیین شده و اندازه اقتصادی هر کشور جانشین را نسبت به سایر کشورها در نظر می‌گرفت. این اصل به ویژه در مورد بدهی‌های تخصیص‌نیافته که فدراسیون برای تعهدات مالی گسترده‌تر به جای پروژه‌های خاص متحمل شده بود، کاربرد داشت. اصل دوم به بدهی‌های تخصیص‌یافته مربوط می‌شود که به نفع جمهوری‌های خاص و استان‌های خودمختار ایجاد شده بود. این مبلغ بر اساس مفهوم «ذینفع نهایی» بانک جهانی تخصیص داده می‌شد و تضمین می‌کرد که بدهی‌ها با کشورهای استفاده‌کننده واقعی از وجوه تطبیق یابد (Cadtm, 2022).

توان اقتصادی جمهوری‌های تازه استقلال یافته نقش مهمی در بحث توزیع بدهی ایفا کرد. به عنوان مثال، اسلوونی که از نظر اقتصادی توانمندترین کشور جانشین بود، تحت فشار قرار گرفت تا سهم بیشتری از بدهی‌ها را بپذیرد، چرا که توانایی بیشتری در پرداخت بدهی‌ها داشت. این وضعیت منجر به نابرابری بین کشورهای جانشین شد، زیرا نگرانی وجود داشت که کشورهای قوی‌تر اقتصادی سهم نامتناسبی از بدهی‌ها را تحمل کنند، در حالی که سایر کشورها ممکن بود از پرداخت آن‌ها امتناع کنند. در نتیجه، تقسیم بدهی‌ها نه تنها یک مسأله قانونی یا رویه‌ای بود، بلکه با واقعیت‌های اقتصادی هر دولت جدید که با آن مواجه بود، به طور عمیق در هم آمیخته بود (Cadtm, 2022, Dipublico, 2010).

بحث عضویت کوزوو در سازمان ملل

زمینه تاریخی تلاش کوزوو برای عضویت در سازمان ملل با گذشته پیچیده منطقه، به ویژه پس از فروپاشی جمهوری فدرال یوگسلاوی در اوایل دهه ۱۹۹۰، گره خورده است. پس از درگیری‌های قومی و سیاسی شدید میان اکثریت آلبانیایی و اقلیت صرب، جنگ کوزوو در سال‌های ۱۹۹۸-۱۹۹۹ به اوج خود رسید و توجه و مداخله بین‌المللی، به ویژه از سوی ناتو، را به همراه داشت (PBS, 2021). در ۱۰ ژوئن ۱۹۹۹، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۱۲۴۴ را تصویب کرد که بر اساس آن یک اداره موقت تحت مدیریت سازمان ملل برای کوزوو ایجاد شد. این قطعنامه آغاز مرحله‌ای جدید در حکمرانی کوزوو بود، اما وضعیت سیاسی آن همچنان با صربستان حل نشده باقی ماند (CULawReview, 2023).

پس از یک دوره طولانی نظارت و مذاکرات بین‌المللی، کوزوو در ۱۷ فوریه ۲۰۰۸ استقلال خود را اعلام کرد. این اعلامیه با واکنش‌های متفاوتی مواجه شد؛ در حالی که ۱۱۴ کشور عضو سازمان ملل کوزوو را به عنوان یک کشور مستقل به رسمیت شناختند، صربستان به شدت با این اعلامیه مخالفت کرد و استدلال کرد که کوزوو از نظر تاریخی بخش جدایی‌ناپذیر از قلمرو آن بوده است (Borgen, 2008). پیچیدگی‌های حقوقی و سیاسی پیرامون استقلال کوزوو همچنان چالش‌هایی را برای درخواست این کشور برای عضویت در سازمان ملل ایجاد کرده است. صربستان استدلال می‌کند که

وضعیت کوزوو به عنوان یک واحد فدرال قبل از تجزیه یوگسلاوی باید مانع از استقلال آن شود و به معاهدات مربوط به

تغییرات ارضی قبل و بعد از تشکیل فدراسیون یوگسلاوی اشاره می کند. (Buchholz, 2023)

علاوه بر این، در حالی که به رسمیت شناختن کوزوو توسط قدرت های بزرگی مانند ایالات متحده و چندین کشور اروپایی

تقویت شده است، برخی از کشورها، از جمله کسانی که ابتدا کوزوو را به رسمیت شناخته بودند، پس از آن به حالت تعلیق

یا بازپس گیری به رسمیت شناختن خود پرداخته اند، که جایگاه بین المللی و آرمان های این کشور را پیچیده تر کرده است

(CULawReview, 2023). تاثیر متقابل ادعاهای تاریخی، حقوق بین الملل و مناقشات سیاسی ادامه دار نشان می دهد

که چرا سفر کوزوو به سمت عضویت در سازمان ملل همچنان با مشکلات جدی مواجه است. اختلافات مداوم میان جوامع

قومی در کوزوو و میان کوزوو و صربستان، اجماع در مورد وضعیت کوزوو را مبهم ساخته و آرمان های این کشور برای

به رسمیت شناخته شدن بین المللی را به موضوعی بحث برانگیز تبدیل کرده است. به علاوه چشم انداز سیاسی پیرامون تلاش

کوزوو برای عضویت در سازمان ملل با تعامل پیچیده روابط بین المللی، منافع ملی و زمینه های تاریخی مشخص می شود.

یکی از عوامل اصلی که مانع به رسمیت شناخته شدن کوزوو به عنوان یک کشور مستقل می شود، اختلاف بین کشورهای

عضو سازمان ملل در مورد مشروعیت آن است. در حالی که برخی کشورها، به ویژه کشورهای غربی، استقلال کوزوو

اعلام شده در سال ۲۰۰۸ را به رسمیت می شناسند، برخی دیگر، از جمله چندین بازیگر کلیدی مانند روسیه و چین، همچنان

بر حمایت خود از تمامیت ارضی صربستان که توسط قوانین بین المللی و قطعنامه ۱۲۴۴ (۱۹۹۹) شورای امنیت مقرر شده

است، ثابت قدم هستند (Almqvist, 2009). این اختلافات منجر به یک بن بست دیپلماتیک قابل توجه شده است، به

طوری که بسیاری از کشورها یا از اتخاذ موضع قطعی خودداری می کنند یا صریحاً به ادعای دولت کوزوو اعتراض می کنند

(Maliqi, 2023). علاوه بر این، زمینه ژئوپلیتیکی به ویژه با توجه به موضع تهاجمی روسیه در اروپای شرقی که وضعیت

بالکان را پیچیده تر کرده است، تکامل یافته است. غرب ضرورت همکاری با صربستان در زمینه مسائل امنیتی منطقه ای را

تشخیص داده است که توانایی آن را در به رسمیت شناختن کوزوو به عنوان ابزاری برای چانه زنی برای اهداف ژئوپلیتیکی

گسترده‌تر محدود کرده است (Almqvist, 2009). این اقدام متعادل‌کننده اغلب منجر به عدم اجماع در مورد وضعیت کوزوو می‌شود و دستیابی به حمایت لازم برای عضویت در سازمان ملل را برای این منطقه دشوار می‌کند. علاوه بر این، گفت‌وگوها و توافقات جاری بین کوزوو و صربستان، که اغلب با میانجیگری اتحادیه اروپا انجام می‌شود، در به رسمیت شناختن متقابل شکست خورده است، در درجه اول به دلیل بی‌اعتمادی عمیق و اختلاف نظر در مورد ترتیب مراحل اجرایی (Maliqi, 2023). در حالی که این توافق‌نامه‌ها از نظر قانونی الزام‌آور تلقی می‌شوند، فقدان تعهد واقعی از سوی هر دو طرف، به جای حل و فصل، محیطی را برای درگیری ایجاد کرده است. این تنش ادامه‌دار با این واقعیت تشدید می‌شود که تقریباً ۴۵ کشور به‌طور رسمی به استقلال کوزوو اعتراض کرده‌اند و دلایل مختلف حقوقی و سیاسی را بیان می‌کنند که بازتاب تفسیر آنها از حقوق بین‌الملل است (Almqvist, 2009).

جمع بندی

فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و مرکزی، منجر به تجزیه یوگسلاوی و ظهور کشورهای جدیدی مانند کرواسی، اسلوونی، بوسنی و هرزگوین شد. این تحولات تحت تأثیر حق تعیین سرنوشت ملل بود، که در ابتدا به‌ویژه در جمهوری‌های کرواسی و اسلوونی منجر به استقلال شد، اما با مخالفت ارتش یوگسلاوی و درگیری‌های خونین مواجه شد. به دنبال این تحولات، حقوق اقلیت‌ها در کشورهای جدید با چالش‌های زیادی مواجه بود، زیرا تجزیه کشورها موجب ناپایداری سیاسی و خشونت‌های قومی شد. در این میان، معاهده‌های بین‌المللی مانند معاهده سن ژرمن تلاش داشتند تا حقوق اقلیت‌ها را حفظ کنند، اما در عمل مشکلات بسیاری در رعایت این حقوق در یوگسلاوی سابق به وجود آمد. این مسائل در فرآیند جانشینی دولت‌ها و بعد از تجزیه کشورها نقش اساسی در حفظ صلح و ثبات منطقه‌ای ایفا کرد.

معاهده سن ژرمن و سایر معاهدات پس از جنگ جهانی اول به‌ویژه بر حقوق اقلیت‌ها در یوگسلاوی تأکید داشتند و حقوقی مانند آزادی عقیده، زبان مادری و برابری در برابر قانون را برای ساکنین یوگسلاوی تضمین می‌کردند. این معاهدات همچنین به اقلیت‌ها اجازه می‌دادند تا مؤسسات خود را ایجاد کنند و از حقوق مدنی خود بهره‌مند شوند. اما در عمل، تنش‌های قومی و سیاسی در یوگسلاوی باعث شد که این حقوق به درستی اجرا نشوند و مشکلات جدی برای اقلیت‌ها به‌وجود آید. یوگسلاوی در سال ۱۹۶۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را امضاء کرد که حمایت از حقوق اقلیت‌ها را در سطح بین‌المللی تقویت می‌کرد، اما این حقوق در عمل با چالش‌های بزرگی مواجه بود. پس از فروپاشی یوگسلاوی، جامعه بین‌المللی در تلاش برای بهبود وضعیت حقوق بشر در کشورهای جانشین این کشور از طریق مداخلات دیپلماتیک و اصلاحات قانونی بود.

در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۲، پس از فروپاشی یوگسلاوی، جامعه اروپا سیاست‌هایی را برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها در کشورهای تازه استقلال‌یافته اتخاذ کرد. در اجلاس لوکزامبورگ، "اعلامیه حقوق بشری" تصویب شد که بر رعایت حقوق اقلیت‌ها تأکید داشت. جامعه اروپا همچنین با برگزاری کنفرانس صلح در ۱۹۹۱ تلاش کرد تا از فروپاشی بیشتر یوگسلاوی جلوگیری کند و از طریق پیش‌نویس کارینگتون، کشورهای جدید را ملزم به رعایت حقوق اقلیت‌ها نمود. پیش‌نویس کارینگتون شامل اسناد حقوق بشری مانند میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و اسناد سازمان امنیت و همکاری در اروپا بود که به‌ویژه بر حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی اقلیت‌ها تأکید می‌کرد. این پیش‌نویس نه تنها ابزاری برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها بود، بلکه به‌عنوان شرطی برای شناسایی بین‌المللی کشورهای جدید مطرح شد.

منشور پاریس (۱۹۹۰) بر اهمیت حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها در دوران انتقال به دموکراسی در کشورهای اروپای شرقی تأکید کرد و از این کشورها خواست که این حقوق را بخشی از هویت ملی خود بدانند. سند کپنهاک (۱۹۹۰) جزئیات حقوق اقلیت‌ها را به‌طور شفاف بیان کرد و دولت‌ها را به رعایت حقوق سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اقلیت‌ها ملزم ساخت. سند مسکو (۱۹۹۱) بر تضمین حقوق اقلیت‌ها در کشورهای در حال گذار تأکید داشت. پیش‌نویس کارینگتون و اسناد مرتبط از جمله سند کپنهاک، به‌ویژه برای کشورهای جانشین یوگسلاوی به‌عنوان معیاری برای شناسایی و پذیرش آن‌ها در جامعه جهانی به کار گرفته شد. کمیسیون بادیتتر با ارزیابی وضعیت حقوق بشر در کشورهای کرواسی و بوسنی و هرزگوین، شناسایی این کشورها را مشروط به رعایت حقوق اقلیت‌ها و اصلاحات اساسی در قانون اساسی آن‌ها قرار داد.

موافقت‌نامه دیتون، که به‌منظور پایان دادن به جنگ بالکان و حل بحران بوسنی و هرزگوین در دهه ۱۹۹۰ طراحی شد، تأثیرات عمیقی بر ساختار سیاسی و حقوقی این کشور داشت. این موافقت‌نامه به‌ویژه در تدوین قانون اساسی جدید بوسنی و هرزگوین نقش مهمی ایفا کرد و ضمناً شامل اسنادی حقوق بشری برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها بود. هدف اصلی آن حل اختلافات داخلی و تضمین حقوق اقلیت‌ها بود، اگرچه به‌طور مستقیم به حقوق اقلیت‌ها نپرداخت. در عین حال، جامعه بین‌المللی بر نظارت و اجرای مؤثر حقوق اقلیت‌ها تأکید کرد. در پی جنایات جنگی در یوگسلاوی سابق، شورای امنیت سازمان ملل متحد دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق (ICTY) را تأسیس کرد تا جنایات جنگی و نقض‌های حقوق بشر را رسیدگی کند. این دادگاه به‌ویژه بر جنایات علیه اقلیت‌ها و گروه‌های قومی مانند مسلمانان و کروات‌ها تمرکز داشت. جنگ یوگسلاوی، که در آن گروه‌های اقلیتی تحت خشونت و پاک‌سازی قومی قرار گرفتند، نشان‌دهنده اهمیت حمایت از اقلیت‌ها در بحران‌های قومی بود. با تشکیل دادگاه یوگسلاوی، جامعه جهانی بر لزوم پاسخگویی به نقض‌های حقوق بشری و حمایت از اقلیت‌ها تأکید کرد. در نهایت، اقدامات بین‌المللی مانند دادگاه ICTY گامی مهم در تقویت حقوق بشر و حمایت از اقلیت‌ها در دوران بحران‌های شدید قومیتی و جنگی بودند.

پس از فروپاشی یوگسلاوی، کشورهای تازه استقلال‌یافته با میراث پیچیده اقتصادی و سیاسی مواجه شدند که تأثیر قابل توجهی بر بدهی‌های آن‌ها گذاشت. بحران‌های اقتصادی ناشی از این فروپاشی، به‌ویژه کاهش فعالیت‌های اقتصادی در دهه ۱۹۹۰، مشکلات عدیده‌ای در زمینه بدهی‌ها ایجاد کرد. با انحلال یوگسلاوی، میراث اقتصادی از جمله بدهی‌های دولتی به‌صورت تقسیم شده به کشورهای تازه تأسیس منتقل شد. این تقسیم بر اساس اصول حقوقی بین‌المللی از جمله کنوانسیون وین و معاهده سنت ژرمن انجام گرفت، اما فرآیند انتقال بدهی‌ها پیچیده و همراه با اختلافات طولانی‌مدت میان کشورهای جانشین بود. بحث اصلی در این زمینه به چالش‌های "بدهی‌های نفرت‌انگیز" مربوط می‌شد، که به تعهداتی اشاره دارد که بدون رضایت آگاهانه دولت‌های جدید بر عهده گرفته شده‌اند و معمولاً می‌توانند معاف از پرداخت شوند.

در رابطه با کوزوو، تلاش این منطقه برای عضویت در سازمان ملل نیز تحت تأثیر مناقشات تاریخی و حقوقی قرار گرفته است. پس از اعلام استقلال در سال ۲۰۰۸، درگیری‌های سیاسی و قومی با صربستان همچنان ادامه داشته و زمینه‌های حقوقی و ژئوپلیتیکی را پیچیده کرده است. قطعنامه ۱۲۴۴ شورای امنیت سازمان ملل در سال ۱۹۹۹ تأثیر زیادی بر وضعیت کوزوو داشت و هرگونه تغییر در ساختار مرزی را مشروط به توافق طرفین دانست. با این حال، واکنش‌های متفاوت بین‌المللی و به رسمیت شناختن نابرابر کوزوو، چالش‌های این کشور برای عضویت در سازمان ملل را تشدید کرده است. برخی قدرت‌های بزرگ به‌ویژه ایالات متحده و چندین کشور اروپایی کوزوو را به رسمیت شناختند، اما کشورهای کلیدی مانند روسیه و چین همچنان به حمایت از تمامیت ارضی صربستان ادامه می‌دهند.

اختلافات ژئوپلیتیکی و منافع ملی در این زمینه نقش مهمی ایفا کرده و دستیابی به اجماع در مورد وضعیت کوزوو را دشوار کرده است. در حالی که اتحادیه اروپا تلاش کرده با میانجیگری به حل و فصل اختلافات میان کوزوو و صربستان کمک کند، بی‌اعتمادی عمیق میان طرفین منجر به ناکامی در توافقات رسمی و در نتیجه تداوم بن‌بست سیاسی شده است. این چالش‌ها همچنین به دلیل رقابت‌های منطقه‌ای و نقش فزاینده روسیه در شرق اروپا پیچیده‌تر شده‌اند، به طوری که منافع ژئوپلیتیکی کلان مانع از به رسمیت شناختن کامل کوزوو شده است.

تداوم این اختلافات، اعم از سیاسی، حقوقی و قومی، مانع اصلی دستیابی کوزوو به حمایت لازم برای عضویت در سازمان ملل شده است. با وجود حمایت بخشی از جامعه بین‌المللی، موضع کشورهای بزرگی مانند روسیه و چین همچنان بر روند به رسمیت شناختن کوزوو تأثیر گذاشته و موجب پیچیدگی بیشتر این فرآیند شده است. در نهایت، نقش نهادهایی همچون اتحادیه اروپا و سازمان‌های بین‌المللی در حل این اختلافات کلیدی است، اما همچنان در شرایط فعلی، کوزوو با چالش‌های جدی برای عضویت در سازمان ملل مواجه است.

- ضیائی بیگدلی، محمد رضا (۱۳۸۵)، حقوق معاهدات بین المللی، تهران، گنج دانش، چاپ سوم.
- فضائلی، مصطفی و محمد ستایش پور (۱۳۹۹) "تفسیر ایستای دیوان بین المللی دادگستری در احراز مسئولیت نسل زدایی: واکاوی قضیه کرواسی علیه صربستان (۲۰۱۵)." فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۵، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹: ۳۳۳-۳۵۱
- Almqvist, J.** (2009). The politics of recognition, Kosovo and international law. Retrieved from <https://www.realinstitutoelcano.org/en/work-document/the-politics-of-recognition-kosovo-and-international-law-wp/>
- Borgen, C. J.** (2008). Kosovo's Declaration of Independence: Self-Determination, Secession and Recognition. Retrieved from <https://www.asil.org/insights/volume/12/issue/2/kosovos-declaration-independence-self-determination-secession-and>
- Buchholz, K.** (2023). Kosovo & Beyond: Where the UN Disagrees on Recognition. Retrieved from <https://www.statista.com/chart/29371/un-partial-recognitions/>
- Carrington Draft.** (1991, November 4). Treaty Provisions for the Convention. Reproduced in the collection of the University of Liverpool. Retrieved from <http://sca.lib.liv.ac.uk/collections/owen/boda/ecco4.pdf> (Accessed: 24 October 2009)
- CIA.** (2015). Yugoslavia: Key questions and answers on the debt crisis. Retrieved from <https://www.cia.gov/readingroom/document/0005361799>
- CULawReview.** (2023). Self-determination in Flux: Kosovo's Independence in International Law. Retrieved from <https://www.culawreview.org/journal/self-determination-in-flux-kosovos-independence-in-international-law>
- Gligorov, V.** (2017). Yugoslavia and development: Benefits and costs. Retrieved from https://yuhistorija.com/economy_txt01.html
- Historians.org.** (2005). The Scholars Initiative: Confronting the Yugoslav Controversies. Retrieved from <https://www.historians.org/perspectives-article/the-scholars-initiative-confronting-the-yugoslav-controversies-november-2005/>
- Maliqi, A.** (2023). Getting back on track: Unlocking Kosovo's Euro-Atlantic and development perspective. Retrieved from <https://www.atlanticcouncil.org/in-depth->

research-reports/report/getting-back-on-track-unlocking-kosovos-euro-atlantic-and-development-perspective/

PBS. (2021). Kosovo. Retrieved from <https://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/shows/kosovo/etc/cron.html>

Szasz, P. C. (1995). Protecting human and minority rights in Bosnia: A documentary survey of international proposals. *California Western International Law Journal*, 25, 237–246.

Szasz, P. C. (1995). *Supra* Fn. 233, p. 53.

Szasz, P. C. (1995). *Supra* Fn. 233, p. 247–248.

Statista. (2023). Kosovo & Beyond: Where the UN Disagrees on Recognition. Retrieved from <https://www.statista.com/chart/29371/un-partial-recognitions/>

Total Military Insight. (n.d.). Yugoslav Wars Overview. Retrieved from <https://totalmilitaryinsight.com/yugoslav-wars-overview/>

United Nations. (1983). E/1983/13, Par. 446; D/CN.4/1983/66.

Warbrick, C. (1992). Recognition of states. *International and Comparative Law Quarterly*, 41(2), 473–482.

Warbrick, C. (1993). *International and Comparative Law Quarterly*, 42(2), 433–479.

Yugoslavia.com. (2015). Yugoslavia: Key questions and answers on the debt crisis. Retrieved from <https://www.cia.gov/readingroom/document/0005361799>